

سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر



**سؤال و جواب**  
**سخنرانی ایراد شده در دانشگاه**

**سوردلف**

۹ ژوئن ۱۹۲۵

ژ. استالین

ترجمه

رفقا. من به سئوالاتی که شما کتبا " مطرح کرده‌اید پاسخ خواهم داد و به ترتیبی که در یادداشتها آمده‌اند بدانها می‌پردازم .  
همانطور که میدانید تعداد سوالات ده‌ناست .  
با پاسخ به سئوال اول شروع می‌کنیم .

۱

در صورتیکه اتحاد شوروی ظرف ۱۰ تا ۱۵ سال آینده از طرف یک انقلاب اجتماعی پرولتاریای غرب مورد حمایت قرار می‌گیرد ، چه ترتیبات و شرایطی به تحکیم پیوند میان طبقه کارگر و دهقانان تحت دیکتاتوری پرولتاریا کمک خواهد کرد ؟

فکر میکنم این سئوال تمام سئوالات شما را دربر می‌گیرد . از این‌رو من باین سئوال پاسخ کلی خواهم داد . و به جزئیات نمی‌پردازم . در غیر اینصورت چیزی برای پاسخ به سایر سئوالات باقی نخواهد ماند .

به نظر من مصوبات کنفرانس چهاردهم حزب پاسخ جامعی به این پرسش می‌دهد ، این مصوبات تأیید می‌کنند که مهمترین تضمین برای استحکام این پیوند همانا یک سیاست بنیادی در قبال دهقانان می‌باشد .

اما یک سیاست صحیح در قبال دهقانان چیست ؟

چنین سیاستی فقط میتواند یکسری اقدامات اقتصادی - اداری - سیاسی و فرهنگی - آموزشی باشد که متضمن تحکیم این پیوند باشند .

۵

از زمینه اقتصادی شروع کنیم .

ابتدا باید بقایای کمونسم جنگی را در دهات از بین برد . آنگاه می‌بایستی یک سیاست صحیح در ارتباط با قیمت محصولات کارخانه‌ای و تولیدات کشاورزی تعقیب نمود . سیاستی که رشد سریع صنعت و کشاورزی و نابودی "قیچی‌ها" را تأمین نماید . بعلاوه مقدار کل مالیات کشاورزی باید کاهش یافته و تدریجا از بودجه دولتی به بودجه‌های محلی انتقال یابد . باید توده‌های وسیع دهقانان را در کئوپراتیوها ، بخصوص در کئوپراتیوهای کشاورزی و اعتباری\* متشکل نمود تا اقتصاد دهقانی را به درون سیستم‌های عمومی ساختمان سوسیالیستی سوق داد . باید حداکثر تعداد تراکتور را به‌منابه وسیله‌ای برای دهات فراهم نمود . بالاخره باید نقشه سراسری کردن نیروی برق را اجراء نمود تا از این طریق دهات را به شهرها نزدیک کرده و تضاد میان آنان را از بین برد . این است راهی که حزب باید درپیش گیرد . هرآینه بخواهد که پیوند میان شهر و ده را در زمینه اقتصادی تأمین نماید .

من بخصوص میل دارم که توجه شما را به مسئله انتقال مالیات کشاورزی از بودجه دولتی به بودجه‌های محلی جلب نمایم . این مسئله ممکن است برای شما تعجب‌آور باشد ، اما یک واقعیت است ، که مالیات کشاورزی ندارد دارای خصیلت یک مالیات محلی میشود . و متوالیا" بیشتر و بیشتر چنین خواهد شد . بعنوان مثال ، شما اطلاع دارید که سابقا" ، تا یکی دو سال پیش ، مالیات کشاورزی اصلی‌ترین یا تقریبا" اصلی‌ترین جزء درآمد بودجه دولتی ما بود . اما حالا؟ این مالیات فقط جزء کوچکی از بودجه دولتی را تشکیل می‌دهد . امروز بودجه دولت بالغ بر ۲۵۰۰ میلیون روبل است اما درآمد آن از مالیات کشاورزی امسال به ۲۶۰-۲۵۰ میلیون روبل ، یعنی ۱۰۰ میلیون روبل کمتر از سال گذشته ، خواهد رسید . یا ممکن است برسد همانطور که مشاهده می‌کنید . این مبلغ زیاد نیست ، و به‌میزانی که بودجه دولت افزایش یابد ، اهمیت نسبی مالیات کشاورزی نیز کم خواهد شد . ثانیا" ، از این ۲۶۰ میلیون مالیات کشاورزی ، ۱۰۰ میلیون آن به بودجه‌های محلی خواهد رفت که این تعداد بیش از  $\frac{1}{3}$  کل درآمد ما از این مالیات است . توضیح این کار چیست؟ زیرا که در میان تمام مالیاتهای موجود ، مالیات موجود ، مالیات کشاورزی بیش از سایرین به شرایط محلی ارتباط داشته و استعداد رفع نیازهای منطقه‌ای را بیش از سایر

\* credit

۶

مالیاتها داراست. جای شک نیست که بودجه، منطقه‌ای بیش از پیش افزایش خواهد یافت و این افزایش عمدتاً از طریق جذب هرچه بیشتر مالیات کشاورزی میسر خواهد شد که می‌بایستی در جهت بهبود اوضاع همان منطقه مصرف شود. تحقق این امر بیشتر از این جهت میسر است که عمده درآمد دولت در حال حاضر، و به میزان فزاینده‌تری در آینده، از محل سایر منابع، از سایر بنگاههای دولتی، مالیات‌های غیرمستقیم و از این قبیل تأمین میگردد.

به همین دلیل است که انتقال مالیات کشاورزی از بودجه دولتی به بودجه‌های محلی هم اکنون امکان‌پذیر بوده و از نقطه نظر تحکیم پیوند مناسب خواهد بود.

حال به اقدامات سیاسی و اداری (مدیریت) که باید برای حصول به این منظور تحقق پذیرند، می‌پردازیم. تحقق بخشیدن به دموکراسی شورایی در شهر و ده، تجدید حیات شوراهای به منظور ساده‌تر کردن، سبک کردن و اصلاح معنوی دستگاه دولتی، به منظور موجو عناصر بوروکراسی و فساد بورژوازی از این دستگاه، به منظور پیوند کامل دستگاه دولتی با توده‌های وسیع - چنین است مسیری که حزب باید بپیماید تا از این طریق بتواند پیوند مزبور را در زمینه توسعه سیاسی و مدیریت تقویت نماید.

دیکتاتوری پرولتاریا به خودش ختم نمیگردد. دیکتاتوری وسیله‌ای است، راهی است برای تحقق سوسیالیسم. اما سوسیالیسم چیست؟ سوسیالیسم گذاری است از جامعه‌ای با دیکتاتوری پرولتاریا به جامعه‌ای بدون دولت. ولی برای طی نمودن این مرحله گذار، تدابیر لازم برای تغییر دستگاه دولتی باید آنچنان انجام گیرد که امر انتقال جامعه با دیکتاتوری پرولتاریا را به جامعه کمونیستی تحقق بخشد. این مقصود با شعار زنده نمودن شوراهای، تحقق دموکراسی شورایی در شهر و ده و شعار کشاندن بهترین عناصر طبقه کارگر و دهقانان به کار مستقیم اداره کشور عملی می‌شود. اصلاح دستگاه دولتی، تغییر کامل آن، حذف عناصر بوروکراسی و فساد از آن و نزدیک‌تر و محبوب‌تر کردن آن نزد توده‌ها ممکن نیست، مگر آنکه توده‌ها خودشان فعالانه و مستمرانه به آن یاری رسانند. در عین حال این همکاری مداوم و فعال توده‌ها امکان‌پذیر نیست مگر آنکه بهترین عناصر کارگران و دهقانان به ارگانهای دولتی کشانده شوند، و مگر آنکه از تباطؤ مستقیم و نزدیک میان دستگاه دولت و "شعوب مختلف" توده‌های زحمتکش برقرار گردد.

وجه تمایز میان دستگاه دولتی شورایی و دستگاه دولتی بورژوازی کدام است؟

قبل از هر چیز، دستگاه دولتی بورژوازی ماتوق توده‌ها قرار می‌گیرد و در نتیجه،

این دستگاه توسط مانع عموماً قابل عبوری از توده‌ها جدا می‌شود و با تمام روح خود از توده‌ها بیگانه می‌گردد. اما دستگاه دولتی شورایی با توده‌ها ادغام می‌شود، چرا که اگر بخواهد یک دستگاه دولتی شورایی باقی بماند نمی‌تواند و نباید برتر از توده‌ها قرار گیرد. و نمی‌تواند بیگانه از توده‌ها باشد و هرآنچه واقعا" بخواهد مملوینها مردم کارکن را فرا گیرد. این است یکی از فرقه‌های اساسی میان دستگاه دولتی شورایی و دستگاه دولتی بورژوازی.

لنین یکبار در جزوه، خود: "آیا بلشویک‌ها می‌توانند قدرت را حفظ کنند؟" گفت: ۲۴۰،۰۰۰ عضو حزب بلشویک می‌توانند کشور را بنفع بی‌جیزان و علیه تروتمندان اداره کنند، زیرا آنها بهیچ‌وجه کمتر از ۱۳۰۰،۰۰۰ زمینداری که مملکت را بنفع تروتمندان و بهزیان فقرا اداره می‌کردند نیستند. بر چنین زمینه‌ای برخی کمونیست‌ها تصور می‌کنند دستگاه دولتی صرفاً "می‌تواند شامل چندصد هزار عضو حزب باشد، و چنین موردی برای اداره یک کشور پهناور کافی است. از این لحاظ آنها گاهی بی‌میل نیستند که مفهوم حزب را با دولت یکسان جلوه دهند. این غلط است، رفقا. این تغییر شکل دادن ایده‌های لنین است. وقتی که لنین از رقم ۲۴۰،۰۰۰ عضو حزب صحبت می‌کند ابتدا" منظورش این نیست که این رقم تمام پرسنل و قلمرو دستگاه دولتی شورایی را نشان می‌دهد، یا می‌تواند نشان دهد. برعکس، علاوه بر اعضا، حزب، او میلیونها رأی دهنده‌ای را که در آن زمان، قبل از اکتبر، به بلشویکها رأی داده بودند به دستگاه دولتی می‌افزود. و اظهار میداشت که ما وسیله‌ای داریم که قادریم به کمک آن در یک حرکت دستگاه دولتی خود را ده برابر کنیم، یعنی پرسنل آن را یا کشاندن مردم کارکن به کار روزمره، اداره، دولت حداقل به ۱۰،۰۰۰،۰۰۰ نفر برسانیم.

لنین گفت: "این ۲۴۰،۰۰۰ عضو، هم‌اکنون بیش از یک میلیون رأی اهالی را پشت سر خود دارند زیرا این رقم دقیقاً" برطبق تجربه اروپا و تجربه روسیه، همانطور که مثلاً" در انتخابات ماه اوت دومای پتروگراد نشان داده شد، همان نسبت میان تعداد اعضا، حزب و تعدادهای رأی‌های آنهاست. بدین سان، ما هم‌اکنون یک "دستگاه دولتی" مشتمل بر یک میلیون نفر داریم که بخاطر آرمانهای خود و نه بخاطر دریافت حقوق در بیستم هرماه، به دولت سوسیالیستی ملحق گشته‌اند.

"تازه فقط این نیست. ما "ابزاری جادویی" داریم که بتوسط آن قادریم در یک آن دستگاه دولتی خود را ده‌برابر گسترش دهیم، وسیله‌ای که هیچ دولت سرمایه‌داری هرگز

دارای آن نبوده و نمیتوانسته باشد. این ابزار جادویی، همانا کشاندن مردم کارکن، کشاندن تهیدستان به کار روزانه اداره دولت است." (به جلد ۲۱ ص ۶۵-۶۴ مراجعه کنید).

این کار "کشاندن مردم کارکن، کشاندن تهیدستان، به کار روزانه اداره دولت" چگونه انجام میشود؟

این کار توسط سازمانهای متکی بر خلاقیت و ابتکار توده‌ها، همه‌نوع کمیون‌ها و کمیته‌ها، کنفرانس‌ها و جلسات نمایندگان، که حول شوراها ساخته میشوند، ارگانهای اقتصادی، کمیته‌های کارخانه‌ای، مؤسسات فرهنگی، سازمانهای حزبی، اتحادیه‌های جوانان، همه‌گونه مؤسسات تعاونی، و قس علیهذا، انجام میگردد.

رفقای ما گاهی اوقات فراموش می‌کنند که حول واحدهای پائین حزبی، شورائی، فرهنگی، اتحادیه‌ای، آموزشی، سازمان جوانان کمونیست و سازمانهای ارتشی، حول دپارتمانهای که برای کار و در میان زنان ایجاد شده‌اند و حول همه انواع سازمانهای دیگر، تعداد بیشماری سازمانها، کمیون‌ها و کنفرانس‌ها وجود دارند که بدلخواه خود بوجود آمده‌اند و ملیونها کارگر و دهقان غیرحزبی را دربر میگیرند، کسانی که با کار نامرئی و پیرزحمت روزانه‌شان اساس زندگی شوراها، و منبع تقویت دولت شورایی را فراهم میاورند. اگر ارگان‌های شورائی و حزبی ما از کمک این سازمانهای دربر گیرنده ملیونها مردم برخوردار نبودند، موجودیت و رشد قدرت شورائی، راهبری و اداره یک کشور بزرگ مطلقاً غیرقابل تصور میبود. دستگاه دولت شورائی تنها مرکب از شوراها نیست. دستگاه دولت شورائی بمعنی واقعی کلمه، مرکب است از شوراها با اضافه همه سازمانهای گوناگون حزبی و غیرحزبی که دربر گیرنده ملیونها مردم می‌باشند، که شوراها را با اقشار اجتماعی متحد میسازند، که دستگاه دولتی را با توده‌های وسیع مردم ممزوج مینمایند، و گام بیگام هر چیزی را که بصورت سدی بین مردم و دستگاه دولت ظاهر میشود، از بین میبرند.

بدینطریق است که ما باید بکوشیم تا دستگاه دولت خود را "ده برابر بزرگ" کنیم، آنرا به توده‌های وسیع مردم نزدیک سازیم، بقایای بوروکراسی را از آن بزدا کنیم، آنرا با توده‌ها ادغام کنیم و بدینوسیله آنرا برای انتقال از یک جامعه با دیکتاتوری پرولتاریا به جامعه کمونیستی آماده سازیم.

این چنین است معنی و اهمیت شعار زنده کردن شوراها و تحقق دمکراسی شورائی. این چنین است راههای اصولی برای مستحکم ساختن پیوندی که باید در زمینه کار

اداری و سیاسی حزب بعمل آید. در مورد کارهایی که برای تأمین پیوند در زمینه کار فرهنگی و آموزشی باید انجام پذیرد، احتیاج چندانی به بحث نیست، چرا که این کارها واضح و معمولاً شناخته شده می باشند، و بنابراین احتیاج به توضیح بیشتر نیست. من فقط مایلم که خط اصلی کار را در این زمینه برای آینده نزدیک مشخص سازم. این خط اصلی عبارتست از آماده ساختن شرایط لازم برای برقراری تعلیمات ابتدائی بصورت اجباری و همگانی در سراسر کشور، در سراسر اتحاد شوروی. رفقا این رفرم بسیار مهمی است. انجام آن پیروزی مهمی نه تنها در جنبه فرهنگی، بلکه در جنبه های سیاسی و اقتصادی نیز خواهد بود. این رفرم باید بصورت پایه ای برای پیشرفت وسیع کشور عمل نماید. اما چنین کاری مستلزم صرف صدها ملیون روبل هزینه خواهد بود. کافیتس گفته بود که برای انجام چنین کاری یک ارتش کامل از زنان و مردان معلم مدرسه، یعنی تقریباً در حدود نیم ملیون نفر مورد نیاز خواهد بود. اما علیرغم همه این چیزها، اگر ما واقعاً میخواهیم کشور را به سطح بالاتری از فرهنگ ارتقاء دهیم، باید این رفرم را در آینده خیلی نزدیک انجام دهیم، و در قفا ما اینکار را خواهیم کرد. در این مورد هیچ شکی وجود ندارد.

چنین است پاسخ - اولین سؤال شما. اکنون اجازه بدهید به سؤال دوم بپردازیم.

II

چنانچه تثبیت سرمایه داری مدت زیادی طول بکشد و در نتیجه این تثبیت سرمایه داری حزب ما دچار انحطاط گردد، چه خطراتی برای ما وجود خواهد داشت؟ آیا واقعاً ما با چنین خطراتی مواجه هستیم؟ چنین خطراتی چه بصورت محتمل و چه بصورت واقعی، بدون شک وجود دارند. ما با چنین خطراتی کاملاً جدا از مسئله تثبیت سرمایه داری مواجه هستیم. امر تثبیت صرفاً آنها را محسوس تر میسازد، از میان این خطرات، مهمترین آنها بنظر من سه خطر زیر می باشند:

الف) خطر از دست دادن چشم انداز سوسیالیستی در ساختمان کشورمان، و خطر انحلال طلبی مرتبط با آن.

ب) خطر از دست دادن چشم انداز انقلاب جهانی، و خطر ناسیونالیسم مرتبط با آن.

خطر زوال دیکتاتوری پرولتاریا و در ارتباط با آن احتمال تبدیل شدن حزب به راننده دستگاه دولتی.

اجازه دهید از خطر اول شروع کنیم.

جنبه مشخصه این خطر عبارتست از فقدان اعتماد به نیروهای داخلی انقلابیان؛ فقدان اعتماد به اتحاد سب کارگران و دهقانان؛ فقدان اعتماد به نقش رهبری کننده طبقه کارگر در میان متحدین؛ فقدان اعتماد به تبدیل "روسیه" به "روسیه" سوسیالیستی؛ فقدان اعتماد به تحقق ساختمان سوسیالیسم در کشورمان.

اینست مسیر انحلال طلبی و انحطاط، چرا که اینها منجر میشود به نابودی اصول و هدفهای انقلاب اکثر، انحطاط دولت پرولتاریا و تبدیل آن به دولت دمکراتیک بورژوازی.

منشاء این "چهارچوب فکری"، زمینه رشد آن در حزب، عبارتست از افزایش نفوذ بورژوازی در شرایط سیاست اقتصادی جدید (نپ - م) روی حزب و مبارزه سخت بین عناصر سرمایه داری و سوسیالیستی در اقتصاد ملی ما. عناصر سرمایه داری نه تنها در زمینه اقتصادی نفوذ می کنند؛ بلکه سعی می نمایند تا این نفوذ را بر زمینه ایدئولوژی پرولتاریا، نیز بکشانند، میگویند تا ناپایداریترین دسته های حزب را با تزلزل نسبت به امکان ساختمان سوسیالیسم، با ایجاد بدبینی و شک نسبت به چشم اندازهای سوسیالیستی کار ساختمانی مان آلوده سازند، و نمی توان گفت که گوشه هایشان کاملاً بی اثر بوده است.

بعضی از این "کمونیست های" آلوده شده میگویند: "چگونه یک کشور عقب مانده نظیر کشور ما می تواند یک جامعه سوسیالیستی کامل سازد؟ وضعیت نیروهای تولیدی کشور ما این امکان را بماند نمیدهد، که چنین هدفهای انبساطی را برای خود مطرح سازیم. خدا این را به ما ارزانی داشت که بطریقی ادامه دهیم. چگونه ما میتوانیم خواب ساختمان سوسیالیسم را ببینیم؟ بگذارید فعلاً هر کار که میتوانیم انجام دهیم، و بعداً خواهیم دید که چه میشود...."

گروهی دیگر میگویند: "ما فعلاً" ما موزیک انقلابی خود را با انجام انقلاب اکثر پایان رسانیده ایم. اکنون همه چیز بستگی به انقلاب جهانی دارد، زیرا که نمیتوانیم



سوسیالیسم را بنا کنیم مگر اینکه پیش از آن پرولتاریای غرب به پیروزی برسد. دقیقتر بگوئیم، یک انقلابی در روسیه کار دیگری برای انجام دادن ندارد. .... همانطور که میدانید، در ۱۹۲۳، در شب انقلاب آلمان، بعضی از دانشجویان جوان ما آماده بودند تا کتابهای خود را بزمین گذارده و به آلمان بروند. آنها می گفتند: "یک انقلابی در روسیه کاری برای انجام دادن ندارد. ما باید کتابهای خود را بزمین گذاشته برای انجام انقلاب به آلمان برویم."

همانطور که می بینید، هردوی این گروه "کمونیستها"، چه گروه اول و چه گروه دوم، نظریه رد پتانسیل های سوسیالیستی کار ساختمان ما را می پذیرند، در حقیقت آنها یک نظریه انحلال طلبی را پذیرفته اند. اختلاف بین آنها اینست که اولین گروه انحلال طلبی خود را با تئوری "علمی" نیروهای مولده می پوشانند (جای تعجب نیست که میلیوکوف در پوسله نیه نووستی<sup>۱</sup> آنها را تحسین می کند و روز دیگر آنها را "مارکسیست های جدی" می نامد). در حالیکه گروه دوم آنها را با عبارات چپ و "شدیدا" انقلابی "در باره انقلاب جهانی می پرشانند.

درواقع، اجازه بدهید فرض کنیم که یک انقلابی در روسیه هیچ کاری برای انجام دادن ندارد؛ و نیز فرض کنیم که ساختن سوسیالیسم در کشورمان تا پیروز شدن سوسیالیسم در سایر کشورها غیر قابل تصور و غیر ممکن است؛ و باز فرض کنیم که پیروزی سوسیالیسم در کشورهای پیشرفته برای ده یا بیست سال دیگر بتأخیر افتاده است. آیا میتوان تصور نمود که تحت چنان شرایطی که عناصر سرمایه داری در اقتصاد ما که در شرایط محاصره کشورمان توسط کشورهای سرمایه داری عمل مینمایند، موافقت خواهند کرد تا مبارزه خونین شان بر علیه عناصر سوسیالیستی در این اقتصاد متوقف شده و دست به سینه منتظر پیروزی انقلاب جهانی باشند؟ کافی است این سؤال مطرح شود تا بفهمیم این تصور تا چه حد بی معنی است. اما اگر این تصور کنار گذاشته شود، دیگر برای "مارکسیست های جدی" و "شدیدا" انقلابی "ما چه چیز برای انجام دادن باقی خواهد ماند؟ مسلماً" فقط یک چیز برای آنها باقی میماند: ول گشتن، تسلیم شدن در مقابل نیروهای منفرد و تدریجاً انحطاط و تبدیل شدن به بورژوا دمکراتها.

تنها یکی از ایندو ممکن است صحیح باشد: یا ما کشور خود را پایگاه انقلاب پرولتری میدانیم و همانطور که لنین گفت همه آنچهائی را که برای ساختن یک جامعه سوسیالیستی کامل لازم است در اختیار داریم - که در اینصورت ما میتوانیم و باید یک چنین جامعه ای

را بسازیم ، با این انتظار که بر عناصر سرمایه‌داری در اقتصاد ملی مان کاملاً پیروز گردیم ؛ و یا ما کشورمان را بعنوان پایگاه انقلاب نمی‌شناسیم ، آنچه را که برای ساختمان سوسیالیسم لازم است در اختیار نداریم - که در این صورت ، اگر پیروزی سوسیالیسم در سایر کشورها بتأخیر افتد ، باید باین مسئله که عناصر سرمایه‌داری در اقتصاد ملی ما دست بالا را خواهند داشت تن دردهیم ، که در این صورت رژیم شوروی ما زوال خواهد یافت و حزب ما نیز از بین خواهد رفت .

یکی از این دو صورت صحیح است .

باین دلیل است که عدم اعتماد پتانسیل‌های سوسیالیستی کار سازندگی مان منجر به انحلال‌طلبی و انحطاط میشود .

باین دلیل است که مبارزه بر علیه خطر انحلال طلب‌ها یک وظیفه مبرم حزب ما ، بویژه در زمان حاضر ، بویژه در حین دوره موقت تثبیت سرمایه‌داری می‌باشد .  
حال اجازه دهید به خطر دوم بپردازیم .

جنبه مشخصه این خطر عبارتست از عدم اطمینان به انقلاب جهانی پرولتری ؛ عدم اطمینان به پیروزی آن ؛ نظر تردیدآمیز در مورد جنبش آزادیبخش ملی در کشورهای مستعمره و وابسته ؛ عدم درک این موضوع که بدون حمایت جنبش انقلابی در سایر کشورها ، کشور ما قادر نخواهد بود در مقابل امپریالیسم جهانی ایستادگی نماید ؛ عدم درک این موضوع که پیروزی سوسیالیسم در یک کشور بتنهائی نمی‌تواند قطعی باشد زیرا تا وقتی که انقلاب حداقل در تعدادی از کشورها به پیروزی نرسیده ، هیچ تضمینی در قبال دخالت سایر کشورها وجود ندارد ؛ عدم درک خواسته اصلی انترناسیونالیزم ، که بر طبق آن پیروزی سوسیالیسم در یک کشور بخودی خود پایان کار نیست ، بلکه وسیله‌ایست برای توسعه و حمایت از انقلاب در سایر کشورها .

اینست مسیر ناسیونالیزم و انحطاط ، مسیر نابودی کامل سیاست بین‌المللی پرولتاریا ، زیرا مردمی که مبتلا به این مرض هستند کشور ما را بصورت بخشی از یک مجموعه که جنبش انقلابی جهانی نامیده میشود در نظر نمی‌گیرند ، بلکه آنرا بمنزله شروع و خاتمه این جنبش تلقی کرده ، بر این اعتقادند که منافع تمام کشورهای دیگر باید بخاطر منافع کشور ما قربانی گردد .

آیا از جنبش آزادیبخش در چین حمایت کنیم ؟ اما چرا ؟ آیا این خطرناک نیست ؟  
آیا این امر باعث درگیری ما با سایر کشورها نخواهد شد ؟ اگر ما "زمینه‌های نفوذ" در

چین را همراه با سایر قدرت‌های "پیشرفته" با انجام رسانیم و چیزی از چین بنفع خودمان بدست آوریم، بهتر نخواهد بود؟ این امر هم مفید و هم مطمئن است... آیا از جنبش در آلمان حمایت کنیم؟ آیا ارزش ریسک کردن را دارد؟ آیا بهتر نیست در مورد قرارداد ورسای با آنتانت موافقت کرده و به حیران آن برای چیزی بخاطر خودمان چانه بزنیم؟... حفظ دوستی با ایران، ترکیه و افغانستان چطور؟ آیا این بازی ارزشش را دارد؟ آیا بهتر نیست با کمک یکی از قدرت‌های بزرگ "زمینه‌های نفوذ" در کشورها را فراهم سازیم؟ و کذا و کذا.

چنین است نوع جدید "چهارچوب ذهنی" ناسیونالیستی، چهارچوبی که سعی دارد سیاست خارجی انقلاب اکتبر را نابود سازد و عناصر انحطاط را پیروانند.

در حالیکه اولین خطر، یعنی خطر انحلال‌طلبی، از رشد نفوذ بورژوازی در حزب در زمینه سیاست داخلی، در زمینه مبارزه بین عناصر سرمایه‌داری و سوسیالیستی در اقتصاد ما، منشا می‌گیرد، باید خطر دوم یعنی خطر ناسیونالیسم راناشی از رشد نفوذ بورژوازی در حزب در زمینه سیاست خارجی، در زمینه مبارزه با یک دولت‌های سرمایه‌داری برعلیه دولت دیکتاتوری پرولتاریا آغاز کرده‌اند، دانست، بزحمت میتوان در مورد عظمت‌فشاری که دولت‌های سرمایه‌داری روی دولت ما اعمال میکنند شک نمود، و بزحمت میتوان شک نمود که مردمی که سیاست خارجی ما را اداره می‌کنند همیشه موفق نمیشوند در مقابل این فشار مقاومت نمایند، و اینکه خطر پیچیدگیها باعث بوجود آمدن وسوسه انتخاب مسیر کمترین مقاومت، یعنی مسیر ناسیونالیسم میگردد.

از طرف دیگر، آشکار است که اولین کشور پیروزمند نقش پرچمدار جنبش انقلابی جهانی را تنها براساس انترناسیونالیسم پیگیر، و تنها براساس سیاست خارجی انقلاب اکتبر میتواند ایفا نماید، و اینکه مسیر کمترین مقاومت و مسیر ناسیونالیسم در سیاست خارجی عبارتست از مسیر ایزوله شدن و نابودی اولین کشور پیروزمند.

باین دلیل است که از دست دادن چشم‌انداز انقلابی بین‌المللی منجر میشود به خطر ناسیونالیسم و انحطاط.

باین دلیل است که مبارزه برعلیه خطر ناسیونالیسم در سیاست خارجی وظیفه مبرم حزب می‌باشد.

بالاخره، در مورد خطر سوم.

جنبه مشخصه این خطر عبارتست از عدم اطمینان نسبت به نیروهای داخلی حزب؛

عدم اطمینان نسبت به رهبری حزب؛ کوشش‌های دستگاه دولتی برای تضعیف رهبری حزب، و برای جدا ساختن خود از آن؛ عدم درک اینموضوع که بدون رهبری حزب دیکتاتوری پرولتاریا نیز وجود نخواهد داشت.

این خطر از سه طرف سرچشمه میگیرد.

اولاً، طبقاتی که باید رهبری شوند تغییر کرده‌اند. کارگران و دهقانان امروزه دیگر آنطور آنطور که در دوره کمونیسم جنگی بودند، نیستند. در گذشته، طبقه کارگر پراکنده و جدا از طبقه‌اش بود، و دهقانان دچار ترس از بازگشت زمینداران در صورت شکست جنگ داخلی بودند، در حالیکه در آن دوره حزب تنها نیروی متمرکزی بود که امور را بفرم نظامی هدایت مینمود. اکنون وضعیت فرق کرده است. اکنون جنگی وجود ندارد. نتیجتاً، خطر جنگی وجود ندارد که توده‌های زحمت‌کش بخاطر آن حول حزب جمع گردند. پرولتاریا بیدار شده، هم از نظر مادی و هم از نظر فرهنگی به سطح بالاتری ارتقا یافته است. دهقانان نیز رشد نموده و به سطح بالاتری ارتقا یافته‌اند. فعالیت سیاسی هر دو طبقه در حال رشد است و برشد خود نیز ادامه خواهد داد. اکنون دیگر امکان رهبری آنها بطریق نظامی وجود ندارد. اولاً، باید بیشترین انعطاف‌پذیری در رهبری وجود داشته باشد. ثانیاً، باید حداکثر حساسیت نسبت به نیازها و احتیاجات کارگران و دهقانان وجود داشته باشد. ثالثاً، باید آنچنان توانایی موجود باشد که بتواند بهترین کارگران و دهقانانی را که در نتیجه رشد فعالیت سیاسی این طبقات به جلو آمده‌اند، بداخل حزب بکشد. اما همانطور که میدانیم این شرایط و کیفیت‌ها یکباره ایجاد میشوند. اینست اختلاف بین آنچه که از حزبی خواسته میشود و امکاناتی که در حال حاضر در اختیار حزب قرار دارد. و نیز اینست خطر تضعیف رهبری حزب، خطر از دست دادن اعمال رهبری توسط حزب.

ثانیاً، در طی دوره اخیر، در طی دوره رشد اقتصادی، دستگاه‌های دولتی و سازمانهای عمومی بنحو قابل ملاحظه‌ای رشد کرده و قدرت گرفته‌اند. تراست‌ها و سندیکاها، مؤسسات تجاری و اعتباری، سازمانهای اداری - سیاسی و فرهنگی - آموزشی و بالاخره، همه انواع کثورتیوها، با جذب صدها هزار نفر از مردم جدید، عمدتاً "مردم غیرحزبی، توسعه یافته و رشد نمودند. اما این دستگاه‌ها نه تنها از نظر پرسنلی رشد کرده‌اند؛ بلکه قدرت و نفوذ آنها نیز رشد یافته است. و هرچه اهمیت آنها بیشتر افزایش می‌یابد، فشار آنها روی حزب نیز محسوس‌تر شده، مصرانه‌تر سعی در تضعیف رهبری حزب دارند، و

مقاومت آنها در مقابل حزب نیز بیشتر میشود. نیروهای موجود در این دستگاهها باید مجدداً گروه‌بندی شده و افراد رهبری‌کننده آنها باید بطریقی پخش شوند که رهبری حزب در وضعیت جدید، تأمین گردد. اما، همانطور که میدانیم، اینکار را به یکباره نمیتوان انجام داد. اینست خطر جدا شدن دستگاه دولت از حزب.

ثالثاً. کار نیز خود خیلی پیچیده‌تر و متنوع‌تر شده است. البته صحبت من بر سر کار سازندگی کنونی است. تمام شاخه‌ها و شعبات فرعی کار هم در شهرها و هم در دهات رشد نموده و توسعه یافته‌اند. بر همین اساس نیز، اعمال رهبری محسوس‌تر شده است. سابقاً، رسم بر این بود که صحبت از رهبری "بطورکلی" بعمل آید. امروزه، رهبری "بطورکلی" صرفاً یک حرف است، زیرا که در آن هیچگونه رهبری وجود ندارد. امروزه ما باید دارای رهبری مشخص و واقعی باشیم. در دوره گذشته نوعی حزب کارگری معرف همد بوجود آمد که آماده بود تا بهمه سوءالات در زمینه‌های تئوری و عملی پاسخ گوید. امروزه، این نوع حزب کارگری مشهور و قدیمی باید جای خود را به نوع جدیدی از حزب بدهد، حزبی که کوشش دارد تا در شاخه معینی از کار متخصص گردد. برای اعمال رهبری واقعی، باید کار را شناخت، باید کار را بطور جدی، صبورانه و با پشتکار مطالعه نمود. کسی نمیتواند بدون داشتن معلومات در باره کشاورزی، بدون داشتن معلومات در باره کتوپراتیوها، بدون آشنایی با سیاست قیمت‌ها، بدون مطالعه قوانینی که مستقیماً مربوط به دهات می‌باشد، رهبری خود را در دهات اعمال نماید. کسی نمیتواند بدون داشتن معلوماتی در باره صنعت، بدون مطالعه زندگی کارگران، بدون اعتنا کردن به نیازها و احتیاجات کارگران، بدون داشتن معلومات در مورد امور مربوط به کتوپراتیو، اتحادیه صنفی و کلوب، رهبری خود را در شهر اعمال نماید. اما آیا میتوان بهمه این چیزها بیکباره دست یافت؟ متأسفانه، چنین چیزی مقدور نیست. برای ارتقاء رهبری حزب به سطح مورد نیاز، اول از همه لازم است که کیفیت و معلومات کارگران حزبی بالا برده شود. امروزه کیفیت کارگران حزبی باید در صدر توجهات ما قرار گیرد. اما اصلاح کیفیت کارگران، به یکباره کار آسانی نیست. عادت قدیمی صدور دستورات شتاب‌زده، که متأسفانه جانشین دانش شده است، هنوز در سازمانهای حزبی وجود دارد. این امر نشان میدهد که چرا آنچه که باصطلاح رهبری حزب نامیده میشود گاهی اوقات به مجموعه مسخره‌ای از دستورات بکلی بی‌فایده، به "رهبری" لفظی توخالی، که روی هیچ‌کس و هیچ چیز تأثیری ندارد، تحلیل میرود. این است مهمترین خطری که باعث تضعیف و

زوال رهبری حزب میگردد .

بطورکلی ، این چنین است دلایل اینکه چرا خطر ازدست رفتن رهبری حزب منجر  
به نابودی و انحطاط حزب میگردد .

باین دلیل است که یک مبارزه قطعی بر علیه این خطر وظیفه بلاواسطه حزب ما  
میباشد .

چنین است پاسخ به دومین سؤال شما .

اجازه بدهید به سؤال سوم بپردازیم .

### III

چگونه میتوان بدون برانگیختن مبارزه طبقاتی ، یک مبارزه بر علیه کولاکها را  
بدییش برد ؟

من فکر میکنم این سؤال مغشوش است ، و بنابراین بطریق نادرستی مطرح شده است .  
منظور چه نوع مبارزه طبقاتی است ؟ اگر منظور مبارزه طبقاتی در دهات بطورکلی است ،  
که در اینصورت پرولتاریا چنین مبارزه‌ای را اکنون نه تنها بر علیه کولاکها ، بلکه بر علیه  
دیگران نیز به پیش میبرد . در مورد تضاد بین پرولتاریا و دهقانان بصورت یک کل چطور -  
آیا این مبارزه طبقاتی نیست ، گو اینکه تا اندازه‌ای در شکل غیرعادی می باشد ؟ آیا این  
درست نیست که در زمان حاضر پرولتاریا و دهقانان دو طبقه اصلی را در جامعه ما تشکیل  
میدهند ، و اینکه بین این طبقات تضادهائی وجود دارد ، قابل حل و در درازمدت قابل  
برطرف شدن ، این درست است ، اما در مورد تضادهائی که باعث مبارزه بین این دو طبقه  
میشود چطور ؟

من فکر میکنم که مبارزه طبقاتی در کشور ما ، در صورتیکه روابط بین شهر و ده ، بین  
پرولتاریا و دهقانان را در ذهن داشته باشیم ، دارای سه جنبه اصلی می باشد :

الف ) جنبه مبارزه بین پرولتاریا بعنوان یک کل (در شکل دولت) و دهقانان در  
مورد برقراری ماکزیم قیمت برای محصولات کشاورزی و کارخانه‌ای ، در مورد نرمالیزه کردن  
سیستم مالیاتی ؛ و مانند آن ؛

ب ) جنبه مبارزه بین پرولتاریا بعنوان یک کل (در شکل دولت) و کولاکها در مورد  
کرنفروشی محصولات کشاورزی ، در مورد انتقال بار اصلی مالیات بدوش کولاکها و مانند

آن:

ج) جنبه مبارزه بین کارگران فقیر روستائی و بالاتر از همه کارگران کشاورزی، و کولاک‌ها.

ملاحظه میکنید که این جنبه‌ها نمی‌توانند چه از نظر اهمیت و چه از نظر خصلت مبارزه‌ای که در آن انجام میشود، یکسان باشند. از اینرو، توجه ما به اشکال مبارزه طبقاتی که در این جنبه‌ها انجام میشود باید متفاوت باشد، این توجه نمی‌تواند برای همه آنها یکسان باشد.

اجازه بدهید با دقت بیشتری به این مسئله بپردازیم.

جنبه اول. پرولتاریا (در شکل دولت)، با توجه به ضعف صنعت ما، و عدم امکان اخذ وام‌هایی برای آن، یکسری اقدامات اساسی برای حمایت از آن در مقابل رقابت صنایع خارجی و تسریع رشد آن در جهت نفع کل اقتصاد ملی ما، منجمله کشاورزی، بعمل آورده است. این اقدامات عبارتند از: انحصار تجارت خارجی، مالیات کشاورزی، خرید و فروش محصولات کشاورزی توسط دولت، ارائه طرحهای اساسی در زمینه رشد اقتصاد ملی بصورت یک مجموعه. تمام این اقدامات براساس ملی کردن شاخه‌های اصلی صنعت، حمل و نقل و امور اعتباری بنا شده‌اند. شما میدانید که این اقدامات به آن چیزهایی که مورد نظر بود، انجامیده است: گفتنش آسان است، آنها هم سقوط شدید قیمت کالاهای ساخته شده را کنترل کرده‌اند و هم افزایش سریع قیمت محصولات کشاورزی را. از طرف دیگر، این امر آشکار است که دهقانان بطورکلی، بعنوان خریداران کالاهای ساخته شده و فروشندگان محصولات کشاورزی، ترجیح میدهند که آن کالاها (کالاهای صنعتی) را حداقل قیمت ممکن خریداری کنند و محصولات خود را به بالاترین قیمت ممکن بفروشند. بهمین ترتیب، دهقانان مایلند که مالیات کشاورزی بطورکلی از بین برود، و یا حداقل به یک مقدار می‌نیم کاهش یابد.

بنابراین در اینجا است که زمینه مبارزه بین پرولتاریا و دهقانان پیش می‌آید.

آیا دولت میتواند اقدامات اساسی فوق‌الذکر را نادیده بگیرد؟ نه، نمیتواند، چرا که نادیده گرفتن این اقدامات در زمان حاضر باعث انهدام صنعت ما، باعث شکست کامل پرولتاریا بعنوان یک طبقه، باعث تبدیل کشورمان به یک مستعمره کشاورزی کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته صنعتی، و باعث شکست کامل انقلابمان میگردد.

آیا این بطورکلی بنفع دهقانان است که اقدامات اساسی اتخاذ شده توسط دولتمان

منسوخ گردد؟ نه، اینطور نیست زیرا که منسوخ شدن آنها در زمان حاضر بمعنی پیروزی راه رشد سرمایه‌داری است، و این راه عبارتست از راه رشدی که از طریق فقر اکثریت دهقانان بخاطر ثروتمندتر شدن ممتی مردم ثروتمند، و ممتی سرمایه‌دار تحقق می‌یابد. چه‌کسی جرات دارد اظهار نماید که دهقانان به فقیر شدن علاقمندند، که دهقانان علاقمندند تا کشورمان به یک مستعمره تبدیل شود، که دهقانان به پیروزی راه سوسیالیستی رشد اقتصاد ملی ما بطور حیاتی علاقمند نیستند؟

پس اینجاست آن زمینه اتحاد بین پرولتاریا و دهقانان.

آیا این بمعنی آنست که بخش‌های صنعت ما با اتکا بر انحصارشان، میتوانند قیمت‌های کالاها را ساخته شده را بزیان منافع توده‌های دهقانان، و بزیان خود صنعت بالا ببرند؟ نه، آنها نمیتوانند. یک‌چنین سیاستی، قبل از همه به خود صنعت صدمه میرساند، زیرا که این امر تبدیل این صنایع را از وضعیت کارگاه یا مؤسسه‌های ضعیف پیروزی به صنعتی قوی و بزرگ در فردا غیرممکن می‌سازد. از اینرو مبارزه ما برای کاهش قیمت کالاها ساخته شده و افزایش باروری کار صورت می‌گیرد. شما میدانید که این مبارزه با موفقیت‌های نسبتاً وسیعی همراه بوده است.

بعلاوه، آیا این به معنی آنست که بخش‌های تولیدی ما، با اتکا بر انحصارشان، میتوانند قیمت محصولات کشاورزی را پائین نگهداشته و آنرا بخاطر دهقانان، و بزیان کل اقتصاد ملی مان، خانمان برانداز سازند؟ نه، آنها نمیتوانند. یک‌چنین سیاستی، قبل از همه، باعث انهدام خود صنعت خواهد شد، زیرا که اولاً این امر تأمین محصولات کشاورزی را برای کارگران مشکل می‌سازد؛ و، ثانیاً، بطور شدیدی باعث از هم پاشیدگی و برهم خوردن بازار داخلی برای صنایع خودمان خواهد شد. از اینروست که مبارزه ما بر علیه باصطلاح "قیچی‌ها" صورت می‌گیرد. شما میدانید که این مبارزه تاکنون به نتایج خوبی رسیده است.

بالاخره، آیا این بمعنی آنست که سازمان‌های محلی و مرکزی ما، با اتکا بر قانون مالیات کشاورزی و با استفاده از حق‌شان در مورد جمع‌آوری مالیات‌ها، میتوانند این قانون را چیزی غیرقابل بحث و مسلم فرض نموده و در عمل آنچنان پیش بروند که اصطبل‌ها را خراب نموده و سقف خانه‌های مالیات دهندگان فقیر را، همانطور که در بعضی از بخش‌های فرمانداری تامبوف اتفاق افتاد، بردارند؟ نه، آنها نمیتوانند. یک‌چنین سیاستی اعتماد دهقانان به پرولتاریا، و به دولت را بطور کامل از بین خواهد برد. از



اینروست که اقدامات اخیر حزب بمنظور کاهش مالیات کشاورزی، به منظور دادن یک خصلت کم و بیش محلی باین مالیاتها، بمنظور نرمالیزه کردن امور مالیاتی مان بطور کلی، به منظور متوقف کردن عملیات منجر کننده در جمع آوری مالیات ها، که در بعضی از جاها رخ داده بود، صورت گرفت. شما میدانید که این اقدامات تاکنون به نتایج مطلوبی رسیده اند.

بنابراین، ما در درجه اول، با اشتراک منافع پرولتاریا و دهقانان در مورد مسائل اساسی، و نیز منافع مشترک آنها در پیروزی راه سوسیالیستی رشد اقتصاد ملی مان روبرو هستیم. از این جاست که اتحاد طبقه کارگر و دهقانان مطرح میگردد. ثانیاً ما با تضادهایی میان منافع طبقه کارگر و منافع دهقانان در مورد مسائل جاری مواجه هستیم. از این جاست که در درون این اتحاد مبارزه نیز موجود است، مبارزهای که اهمیتش بیش از آن اشتراک منافع می باشد، و باید در آینده، وقتی که دیگر دهقانان و کارگران بصورت طبقه از میان میروند - وقتی که آنها بصورت مردمان کارکن یک جامعه، بی طبقه درمی آیند، از بین بروند. ثالثاً، ما راهها و وسائل حل این تضادهای میان طبقه کارگر و دهقانان را در داخل چهارچوب حفظ و تقویت اتحاد بین کارگران و دهقانان براساس منافع هر دو طرف در اختیار داریم. ما نه تنها این وسائل و راهها را در اختیار داریم، بلکه تاکنون نیز آنها را در شرایط پیچیده نپ و تثبیت موقت سرمایه داری با موفقیت بکار گرفته ایم. آیا این امر بمعنی آنست که ما باید مبارزه طبقاتی را در این جبهه برانگیزیم؟ نه، چنین نیست. بلکه عکس آنست. آنچه که از اینجا نتیجه میشود صرفاً اینست که ما باید برای تعدیل مبارزه در این جبهه، برای منظم ساختن آن با استفاده از توافقی ها و گذشت های دوجانبه، هر چه میتوانیم انجام دهیم، و تحت هیچ شرایطی اجازه ندهیم تا این مبارزه بصورت های حادی درآمده و به نقطه تصادم برسد، و ما اکنون بانجام این کار مشغولیم، زیرا که ما کلیه امکانات را برای انجام آن در اختیار داریم؛ زیرا که در اینجا منافع مشترک قویتر و عمیق تر از تضاد بین آنهاست.

همانطور که می بینید، شعار برانگیختن مبارزه طبقاتی برای شرایط مبارزه در این جبهه بکلی نامناسب می باشد.

جبهه دوم، نیروهائی که در این جبهه عمل میکنند عبارتند از پرولتاریا (در شکل دولت شوروی) و کولاک ها. در اینجا نیز اشکال مبارزه طبقاتی مانند آنچه که تحت شرایط مبارزه در جبهه اول موجود بود، ویژه و مخصوص بخود می باشند.

دولت با این تمایل که به مالیات کشاورزی بطور کامل " مشخص خصلت مالیات بر درآمد را بدهد ، سعی دارد فشار عمده این مالیات را بردوش کولاکها منتقل سازد . کولاکها نیز بتلافی آن سعی دارند تا "بهر طریق ممکن " از پرداخت آن سر باز زنند ، و دارند تمام قدرت و نفوذ خود را در روستاها بکار میبرند تا فشار این مالیات را بردوش دهقانان میانه حال و فقیر منتقل سازند .

دولت همراه با مبارزه با هزینه زیاد زندگی ، و کوشش در حفظ ثبات دستمزدها ، سعی دارد تا اقداماتی اقتصادی بمنظور برقراری حداکثر قیمت برای محصولات کشاورزی که بطور کامل در جهت منافع اقتصادی دهقانان باشد ، بعمل آورد . کولاکها نیز در مقابل آن سعی دارند تا محصولات دهقانان میانه حال و فقیر را خریداری و در انبارهای بزرگ جمع آوری و احتکار نموده ، و آنها را از دسترس بازار دور نگهدارند تا قیمت محصولات بطور مصنوعی بالا رفته و به سطح سودآوری برسد ؛ و تنها در این مرحله است که آنها در انبارهای خود را بسوی بازار میکشایند تا بدینوسیله به سودهای افسانه ای و گراف دست یابند . بدون شک شما آگاه هستید که امسال ، در بعضی از مناطق کشورمان ، کولاکها موفق شده اند تا قیمت غله را به بالاترین حد خود برسانند .

از اینجاست که مبارزه طبقاتی در این جبهه ، و ویژگیها و اشکال کم و بیش مخفی آن مطرح میگردد .

ممکن است چنین بنظر برسد که شعار برانگیختن مبارزه طبقاتی برای شرایط مبارزه در این جبهه کاملا " مناسب می باشد . اما این درست نیست ، زیرا که در اینجا نیز بنفع ما نیست که مبارزه طبقاتی را برانگیریم ؛ زیرا که در اینجا ما کاملا " قادریم که از برانگیختن مبارزه طبقاتی و اشکالات حاصل از آن اجتناب ورزیم ، و باید چنین کنیم .

ما میتوانیم و باید شوراها را احیا نموده ، دهقانان میانه حال را جلب و دهقانان فقیر را در شوراها سازمان دهیم تا بدینوسیله فشار مالیات را از دوش توده های دهقانی برداشته و واقعا " بار عمده آنرا بر دوش کولاکها منتقل سازیم . شما میدانید که در این زمینه اقداماتی در حال انجام است و تاکنون نیز به نتایج مطلوبی رسیده است .

ما میتوانیم و باید انبارهای بزرگ ذخیره مواد غذایی را در اختیار دولت قرار دهیم ، تا بتوانیم در هر زمان که لازم باشد ، در بازار دخالت نموده و با فشار وارد آوردن بر آن قیمتها را در یک سطح قابل قبول برای توده های مردم زحمتکش حفظ نمائیم ، و بدین طریق دسیسه های سودآوری کولاکها را خنثی سازیم . شما میدانید که

امسال ما چند ده ملیون ریوط غلات بدین منظور بکار برده‌ایم . بدون شک شما میدانید که ما در این زمینه به نتایج کاملاً مطلوبی رسیده‌ایم ، چرا که ما نه تنها موفق شدیم تا قیمت غلات را در مناطقی مانند لنینگراد ، مسکو ، حوزه دن ، ایوانوا ، وزنزنسک و سایر مناطق ، در سطح پائینی نگه داریم ، بلکه کولاک‌ها را در تعدادی از مناطق وادار به تسلیم نموده ، آنها را مجبور سازیم تا ذخیره‌های قدیمی غلات خود را با قیمت معتدلی بیابازار عرضه نمایند .

البته ، روشن است که همه چیز ، تنها بما بستگی ندارد . کاملاً این امکان وجود دارد که در بعضی حالات کولاک‌ها خود برانگیختن مبارزه طبقاتی را شروع نمایند ، سعی کنند تا مبارزه را به نقطه جوش برسانند و کوشش نمایند تا به آن شکل قیام و شورش بدهند . معذالک ، اگر چنین اتفاقی رخ دهد ، شعار برانگیختن مبارزه طبقاتی شعار ما نخواهد بود ، بلکه شعار کولاک‌ها خواهد بود و بنابراین شعاری است ضد انقلابی . بعلاوه ، شکی نیست که در صورت وقوع این امر کولاک‌ها خود طعم همه مضارهای این شعار را که بر علیه دولت شوراهای مطرح شده ، خواهند چشید .

همانطور که می‌بینید ، شعار برانگیختن مبارزه طبقاتی در این جنبه نیز شعار ما

به سوم . نیروهائی که در این جنبه عمل میکنند دو گروه می‌باشند : کارگران عنی و عمدتاً کشاورزی از یکطرف ، و کولاک‌ها از طرف دیگر ، از نظر رسمی ، اینجا در حاشیه قرار دارد . همانطور که می‌بینید ، این جنبه ، به وسعت بجلی نیست . از طرف دیگر ، در این جنبه مبارزه طبقاتی کاملاً آشکار و علنی حالیکه در دو جنبه اول این مبارزه مخفی و کم و بیش تحت پوشش بود . اینجا مسئله استثمار مستقیم کارگران مزدور ، یا کارگران نیمه مزدور ، توسط ن کولاک مطرح است . باین دلیل است که در اینجا حزب نمیتواند سیاست تخفیف بیل مبارزه را اتخاذ نماید . در اینجا وظیفه ما عبارتست از سازمان دادن مبارزه‌ای توسط تهیدستان روستائی آغاز شده و هدایت این مبارزه بر علیه کولاک‌ها .

اما آیا این بمعنی آنست که ما بدینوسیله برانگیختن مبارزه طبقاتی را بعهدہ میگیریم ؟ نه ، چنین نیست . برانگیختن یک مبارزه بمعنی چیزی بیش از سازمان دادن و رهبری مبارزه می‌باشد . برانگیختن بمعنی تحریک مصنوعی و دمیدن عمومی در مبارزه طبقاتی نیز می‌باشد . آیا اکنون ، یعنی زمانیکه ما دیکتاتوری پرولتاریا را داریم ، و زمانیکه حزب

و سازمانهای اتحادیه صنفی بطور کاملآ آزادانه در کشور ما عمل می‌کنند، هیچ نیازی بانجام اینگونه اقدامات مصنوعی وجود دارد؟ البته که نه.  
بنابراین، شعار برانگیختن مبارزه طبقاتی برای این جبهه سوم نیز نامناسب می‌باشد.

این چنین اسم موضوعاتی که در پاسخ به سؤال سوم میتوان مطرح نمود.  
همانطور که می‌بینید، مسئله مبارزه طبقاتی در روستاها، آنطور که در وهله اول بنظر میرسد چندانهم ساده نیست.  
اکنون اجازه دهید به سؤال چهارم بپردازیم.

#### IV

#### آیا دولت کارگران و دهقانان یک شعار تبلیغی است یا یک حقیقت؟

بنظر من اینطور میرسد که طرح این سؤال تا اندازه‌ای بی‌معنی است.  
معنی این جمله چیست؟ آیا دولت کارگران و دهقانان یک شعار تبلیغی است یا یک حقیقت؟ این سؤال اینطور میرساند که حزب میتواند شعارهایی مطرح کند که مطابق با حقیقت نیستند، بلکه صرفآ بعنوان یک مانور زیرکانه، که در اینجا، بدلالی "تبلیغی" نامیده شده، مطرح شده‌اند. این سؤال اینطور میرساند که حزب میتواند شعارهایی مطرح نماید که اثبات علمی نداشته و نمی‌تواند داشته باشند. آیا این درست است؟ البته که نه. یک چنین حزبی شایسته آنست که پس از یک زندگی کوتاه مانند حباب صابون محو و نابود شود. در اینصورت حزب ما، آن حزب پرولتری که یک سیاست علمی را دنبال میکند نخواهد بود؛ بلکه صرفآ بصورت حبابی در سطح حوادث سیاسی خواهد بود.  
دولت ما، با ماهیتش، با برنامه و تاکتیک‌هایش، یک دولت کمونیستی، پرولتری کارگران است. در این باره نباید هیچگونه تصور نادرست یا شکی وجود داشته باشد.  
دولت ما نمی‌تواند در آن واحد دو برنامه داشته باشد؛ یک برنامه پرولتری، و برنامه‌ای از نوع دیگر. برنامه آن و فعالیت‌های عملی آن پرولتری و کمونیستی است، و از اینجهت دولت ما بدون شک دولتی کمونیستی و پرولتری است.

آیا این امر بمعنی آنست که دولت ما در عین حال یک دولت کارگران و دهقانان نست؟ نه، اینطور نیست. دولت ما، با برنامه و فعالیت‌هایی که ارائه میدهد، یک دولت

پرولتری است، اما در عین حال یک دولت کارگران و دهقانان نیز می باشد.  
چرا؟

زیرا تحت شرایطی که ما در آن قرار داریم، منافع اساسی توده های عظیم دهقانان بطور کلی و تماما با منافع پرولتاریا منطبق می باشد.  
زیرا که با نظری بر برنامه دیده میشود که منافع دهقانان بطور کامل در برنامه پرولتاریا، در برنامه دولت شوروی در نظر گرفته شده است.  
زیرا که دولت شوروی متکی بر اتحاد کارگران و دهقانان بوده و بر اساس منافع اساسی مشترک این دو طبقه استوار گشته است.  
بالاخره، زیرا که در ارگان های دولت، در شوراها، تنها کارگران وجود ندارند، بلکه دهقانان نیز وجود دارند، دهقانانی که بطور مشترک همراه با کارگران و تحت رهبری کارگران در حال جنگ با دشمن مشترک و ساختمان زندگی جدید می باشند.  
باین دلیل است شعار "یک دولت کارگران و دهقانان" یک شعار توخالی "تبلیغی" نیست، بلکه یک شعار انقلابی پرولتاریای سوسیالیست است، و بطور علمی در برنامه کمونیسم باثبات رسیده است.  
این است پاسخ سوال چهارم.  
اکنون به سوال پنجم می پردازیم.

## V

بعضی از رفقا سیاست ما را در مورد دهقانان بمثابه گسترش دموکراسی برای این طبقه و بمثابه تغییری در خصلت قدرت دولت در کشور ما تعبیر میکنند. آیا این تعبیر درست است؟

آیا ما واقعا در حال گسترش دموکراسی در روستاها هستیم؟  
بله، اینطور است.

آیا این یک گذشت بزرگ نیست، و آیا این امر در چهارچوب قانون اساسی کشورمان می باشد؟

من تصور میکنم که این امتیاز یا گذشت چندان بزرگ نیست، و ذره ای نیز قانون اساسی کشورمان را تغییر نمیدهد.

در چنین صورتی ، پس ما چه چیز را تغییر داده‌ایم ، و اصولاً ماهیت این گذشت چه بوده است ؟

ما داریم نحوه انجام کار را در مناطق روستائی تغییر می‌دهیم ، چراکه تحت شرایط جدید رشد ، راه قدیمی بکلی نامناسب می‌باشد . ما جریان امور در روستاها را تغییر می‌دهیم ، جریانی که به پیوند با دهقانان زیان میرساند و کار حزب را در مورد گرد آوردن دهقانان حول پرولتاریا برهم میزند .

تاکنون ، وضعیت باینصورت بود که تعداد زیادی از مناطق روستائی توسط گروه کوچکی از مردم که بیشتر با مقامات اداری در ارتباط بودند تا با سکنه روستائی ، اداره میشد . نتیجه امر این بود که آنهایی که بر مناطق روستائی حکومت میکردند بیشتر به بالا ، به مقامات حکومتی\* مینگریستند ، و کمتر از همه به پائین ، به سکنه روستائی توجه نمودند ؛ آنها نه نسبت به دهات ، نه نسبت به انتخاب کنندگانشان ، بلکه نسبت به ادارات فرمانداری محلی و ایالتی احساس مسئولیت میکردند ، و بطور آشکار درک نمی نمودند که "بالا" و "پائین" هر دو یک زنجیر واحد را تشکیل میدهند ، و اگر این زنجیر از پائین پاره شود ، همه آن بطور کامل سقوط خواهد کرد . نتیجه این امر عبارت بود از مطلق العنانی بدون کنترل و استبداد و ظلم حکام ، از یکطرف ، و ناراضیتی و غرولند در مناطق روستائی ، از طرف دیگر . ما اکنون می‌خواهیم این نحوه جریان امور در مناطق روستائی را با عزمی راسخ و یکبار برای همیشه خاتمه دهیم .

تاکنون وضعیت طوری بوده است که در بسیاری از نواحی انتخابات شوراهای در مناطق روستائی انتخابات حقیقی نبوده‌اند ، بلکه صرفاً "روشی بوده است بوروکراتیک برای قاچاق "نمایندگان" با استفاده از انواع حیل و فشاری که توسط گروههای کوچکی از حکام که دچار ترس از دست دادن قدرت می‌باشند ، اعمال شده است . نتیجه این امر آن بوده است که شوراها در معرض این خطر قرار گرفتند که از صورت ارگان‌های نزدیک به توده و گرامی برای آنها ، به ارگانهایی تبدیل شوند که برای توده‌ها بیگانه‌اند ؛ و رهبری دهقانان توسط کارگران ، پایه و دژ دیکتاتوری پرولتاریا در معرض خطر تبدیل به یک افسانه قرار گیرد . شما میدانید که از این نظر حزب مسئولیت ترتیب دادن انتخابات جدید شوراها را بعهده داشت ، و این انتخابات نشان داد که در بسیاری از نواحی ، عملیات انتخاباتی

\* Vygod

قدیمی بقایای کمونیسم جنگی بود، و این بقایا می‌بایست بعنوان یک چیز فاسد و پوسیده هرچه زودتر از بین میرفت. ما اکنون می‌خواهیم به یک چنین عملیات انتخاباتی در مناطق روستائی خاتمه دهیم.

اینست منای گذشت، و منای گسترش دمکراسی در مناطق روستائی. این تنها دهقانان نیستند که احتیاج به این سرگذشت دارند. پرولتاریا نیز عیناً به چنین گذشتی نیازمند است، زیرا که این گذشت باعث تقویت پرولتاریا گشته، پرستیژ او را در مناطق روستائی بالا برده و اعتماد دهقانان به پرولتاریا را افزایش می‌دهد. همانطور که همه میدانند، هدف اصلی از گذشت‌ها و سازش‌ها بطور محلی عبارتست از استحکام و تقویت پرولتاریا در درازمدت.

حدود این گذشت‌ها در زمان حاضر چیست؟

حدود این گذشت‌ها توسط چهاردهمین کنفرانس حزب کمونیست شوروی (بلشویک) و توسط سومین کنگره شوراهای اتحاد جماهیر شوروی<sup>(۲)</sup> مشخص شده‌اند. شما میدانید که این حدود چندان وسیع نیستند و به‌حدودی که من هم اکنون درباره آنها صحبت کردم باقی خواهند ماند. برعکس، آنها بدون شک متناسب با رشد اقتصاد ملی ما، متناسب با رشد قدرت اقتصادی و توانائی سیاسی پرولتاریا، متناسب با رشد جنبش انقلابی در غرب و شرق، متناسب با رشد قدرت دولت شوروی از نظر بین‌المللی، گسترش خواهند یافت. در ۱۹۱۸، لنین صحبت از لزوم "بسط قانون اساسی شوروی به کل سکنه متناسب با موقف شدن مقاومت استثمارکنندگان" بعمل می‌آورد (به مجموعه آثار، جلد بیست و دو، صفحه ۳۷۲ مراجعه شود). همانطور که می‌بینید، مسئله بر سر بسط قانون اساسی به کل سکنه، منجمله بورژوازی می‌باشد. این سخن در مارس ۱۹۱۸ گفته شد. از آن زمان تا مرگ لنین ۵ سال گذشته است. اما لنین حتی یکبار نیز در خلال ایندوره متذکر نشد که زمان بمرحله اجرا درآوردن این پیشنهاد فرا رسیده است. چرا؟ زیرا که زمان انجام یک چنین گسترشی هنوز فرا نرسیده بود. معذالک، هیچ شکی نمیتوان داشت که این زمان روزی فرا خواهد رسید، زمانیکه موقعیت داخلی و بین‌المللی دولت شوروی بالاخره تحکیم یافته باشد. باین دلیل است که، گرچه "گسترش بیشتر دمکراسی در آینده پیش‌بینی شده، معهداً ما در زمان حاضر، ضروری میدانیم که گذشت‌ها در زمینه دمکراسی به‌حدودی که توسط چهاردهمین کنفرانس حزب کمونیست شوروی (بلشویک) و سومین کنگره شوراهای دولت اتحاد جماهیر شوروی تعیین شده است، محدود گردند.

آیا این گذشت‌ها خصلت قدرت دولتی را در کشور تغییر می‌دهد؟

نه، چنین نیست.

آیا این امر باعث ایجاد تغییراتی در سیستم دیکتاتوری پرولتاریا می‌گردد که منجر

به تضعیف آن شود؟

بهیچوجه، حتی به کمترین درجه.

دیکتاتوری پرولتاریا نه تنها تضعیف نمی‌شود، بلکه با احیاء شوراهای و با کشاندن بهترین عناصر دهقانان بکار مدیریت، تقویت نیز می‌گردد. رهبری شدن دهقانان توسط پرولتاریا نه تنها با گسترش دموکراسی حفظ می‌شود، بلکه قدرت بیشتری نیز گرفته، جو اعتماد و اطمینان حول پرولتاریا بوجود می‌آورد. و مطمئناً، از نظر روابط بین پرولتاریا و دهقانان در سیستم دیکتاتوری، این امر مهمترین چیز در دیکتاتوری پرولتاریاست.

آن رفقائی که اظهار میدارند مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا به مفهوم زور و تندی محدود می‌شود، اشتباه میکنند. دیکتاتوری پرولتاریا نه تنها زور و شدت عمل است، بلکه رهبری توده‌های زحمتکش از میان طبقات غیرپرولتری نیز می‌باشد، بلکه ساختمان یک اقتصاد سوسیالیستی، که نوع بالاتری از اقتصاد نسبت به اقتصاد سرمایه‌داری، با درجه بالاتری از بارآوری نیروی کار نسبت به اقتصاد سرمایه‌داری است، نیز می‌باشد. دیکتاتوری پرولتاریا عبارتست از: (۱) اعمال زور در رابطه با سرمایه‌داران و زمینداران، بدون محدودیت قانونی، (۲) اعمال رهبری پرولتاریا در رابطه با دهقانان، (۳) ساختمان سوسیالیسم در رابطه با کل جامعه. هیچیک از این سه جنبه دیکتاتوری را نمیتوان بدون دگرگون ساختن مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا از آن جدا نمود. فقط با در نظر گرفتن هر سه جنبه فوق باهم، ما میتوانیم یک مفهوم کامل و تمام شده از دیکتاتوری پرولتاریا بدست آوریم.

آیا سیاست جدید حزب در زمینه دموکراسی هیچگونه زبانی به سیستم دیکتاتوری

پرولتاریا می‌رساند؟

نه، چنین نیست. بالعکس سیاست جدید حزب میتواند با تقویت سیستم دیکتاتوری پرولتاریا همه چیز را اصلاح نماید. از نظر عنصر زور در سیستم دیکتاتوری پرولتاریا، ابزار این اعمال زور عبارتست از ارتش سرخ، احتیاج به استدلال نیست که گسترش دموکراسی شورائی در مناطق روستائی، میتواند موقعیت ارتش سرخ را با گردآوری هر چه نزدیکتر آن حول قدرت شورائی بهبود بخشد، چرا که ارتش ما عمدتاً از دهقانان تشکیل شده



است. از نظر عنصر رهبری در سیستم دیکتاتوری پرولتاریا، بزحمت میتوان شک نمود که شعار احیاء شوراها میتواند با تقویت اعتماد دهقانان به طبقه کارگر، اعمال رهبری پرولتاریائی را تسهیل نماید. و از نظر عنصر سازندگی در سیستم دیکتاتوری، احتیاج به استدلال نیست که سیاست جدید حزب میتواند ساختمان سوسیالیسم را تسهیل نماید، زیرا که این سیاست بمنظور تقویت پیوند با دهقانان بمرحله عمل درآمده. و بدون یک چنین پیوندی ساختمان سوسیالیسم غیرممکن می باشد.

از بحث فوق فقط یک نتیجه میتوان گرفت: گذشت‌هایی که در وضعیت حاضر نسبت به دهقانان میشود پرولتاریا را تقویت نموده، و بدون ذره‌ای تغییر در خصلت قدرت دلتی در کشور، دیکتاتوری آنرا تحکیم می بخشد.

این است پاسخ سؤال پنجم.

اکنون اجازه دهید به سؤال ششم بپردازیم.

## VI

آیا حزب ما هیچ گذشتی نسبت به انحراف راست در کمینترن در رابطه با تثبیت سرمایه‌داری مینماید، و اگر چنین است، آیا اتخاذ یک چنین مانور تاکتیکی واقعا "ضروری" است؟

بالطبع، این سؤال برمیگردد به حزب کمونیست چکسلواکی و توافقی که با گروه تحت ریاست رفقا اسمرال و زاپوتوکی در مقابل عناصر راست در حزب بعمل آمد. من فکر نمی‌کنم حزب ما هیچگونه گذشتی نسبت به انحراف راست در کمینترن بعمل آورده باشد. برعکس، اصل مهم کل پلنوم بزرگ کمیته اجرائی کمینترن عبارت بود از ایزوله شدن عناصر راست در کمینترن. قطعنامه کمینترن را در باره حزب کمونیست چکسلواکی بخوانید، قطعنامه آنرا در مورد بلشویکی نمودن بخوانید، آنوقت باسانی خواهید دید که هدف اصلی کمینترن عناصر راست در جنبش کمونیستی بوده است. باین دلیل است که امکان ندارد بتوان گفت که حزب ما نسبت به انحراف راست در کمینترن گذشت‌هایی نموده است.

دقیقتاً بگوئیم، رفقا اسمرال و زاپوتوکی راست نیستند. آنها پلاتنفرم راست‌ها یعنی

پلاتفرم برونیت‌ها\* را قبول ندارند. دقیقترین بیان اینست که بگوئیم آنها در حال نوسان بین لنینیست‌ها و راست‌ها، یا گرایش‌سمت راست‌ها می‌باشند. وجه ویژه رفتار آنها در پایان پلنوم بزرگ کمیته اجرائی کمینترن این بود که، تحت فشار انتقادات ما از یکطرف، و در نتیجه چشم‌انداز خطرناک شکافی که توسط راست‌ها ایجاد شده بود، از طرف دیگر، آنها بطرف ما، بطرف لنینیست‌ها آمدند، و قول دادند که در مقابل راست‌ها، اتحاد خود را با لنینیست‌ها حفظ نمایند. این بنفع آنهاست. اما آیا رفقا تصور میکنند که وقتی که افراد بینابینی بسمت لنینیست‌ها می‌آیند، وقتی که آنها در مقابل راست‌ها به لنینیست‌ها امتیاز میدهند، ما نباید دست آنها را بگیریم؟ عجیب و قابل تأسف خواهد بود اگر در میان ما کسانی یافت شوند که قادر بدرک حقایق اولیه تاکتیک‌های بلشویکی نباشند. آیا تجربه بما نشان نداده است که سیاست کمینترن در مورد مسئله حزب کمونیست چکسلواکی تنها سیاست درست است؟ آیا رفقا اسمرال و زاپوتوکی در صفوف لنینیست‌ها به جنگ بر علیه راست‌ها ادامه نمیدهند؟ آیا برونیت‌ها در حزب چکسلواکی تاکنون ایزوله نشده‌اند؟

ممکن است سؤال شود که: آیا این مدت زیادی طول خواهد کشید؟ البته من نمیدانم که آیا این وضع مدت زیادی طول خواهد کشید یا نه. من تعهد پیشگوئی نمیکنم. در هر حالت، آشکار است مادام که اسمرال‌ها با راست‌ها مبارزه می‌کنند، متحد شدن با آنها الزامی خواهد بود. اما بمحض اینکه موقعیت فعلی خود را ترک گویند، اتحاد با آنها نیز مفید نخواهد بود. اما در زمان کنونی چنین چیزی رخ نداده است. اکنون نکته اینست که توافق کنونی بر علیه راست‌ها باعث تقویت لنینیست‌ها میشود، و برای آنها امکانات جدیدی بوجود می‌آورد تا بتوانند بینابینی‌ها را بسمت خود بکشند. اکنون مطلب عمده اینست، نه اینکه رفقا اسمرال و زاپوتوکی در آینده چگونه ممکن است دوباره نوسان کنند.

بعضی از مردم فکر میکنند وظیفه لنینیست‌ها اینست که از هر آدم قلدر و هر بیمار عصبی چپی باید حمایت کنند، و اینکه لنینیست‌ها در همه جا و در همه چیز در میان کمونیست‌ها چپ‌های کهنه‌کار هستند. رفقا این درست نیست. ما در رابطه با احزاب غیر کمونیست طبقه کارگر چپ می‌باشیم. اما ما هرگز تعهد نکرده‌ایم که آنطور که زمانی

Brunnites \*

پارووس فقید میخواست، و بخاطر این امر از طرف لنین مورد سرزنش قرار گرفت. "چپ‌تر از هر چپ دیگری" باشیم. در میان کمونیست‌ها ما نه چپ هستیم و نه راست، ما فقط لنینیست هستیم. لنین هنگامیکه در دو جبهه، هم بر علیه انحراف چپ و هم بر علیه انحراف راست در جنبش کمونیستی می‌جنگید، میدانست چه میکند. بدون دلیل نیست که یکی از بهترین نوشته‌های لنین تحت عنوان: بیماری کودکانه "چپ روی" در کمونیسم به بحث درباره این مسئله اختصاص داده شده است.

من تصور میکنم که اگر رفاقا به مطالبی که فوقاً مطرح کردم بیشتر توجه مینمودند، اصولاً "این سوال ششم را مطرح نمیساختند".  
این است پاسخ به سوال ششم.  
حال به سوال هفتم میپردازیم.

## VII

آیا بعلت ضعف سازمانهای حزبی در مناطق روستائی، با پذیرش سیاست جدید، این خطر وجود ندارد که تبلیغ ضد شورائی در مناطق روستائی یک شکل ایدئولوژیکی معین بخود بگیرد؟

بله، چنین خطری وجود دارد. شکی نیست که برگزاری انتخابات شوراها تحت شعار احیاء شوراها بمعنی آزادی تبلیغات در انتخابات محلی است. احتیاج به گفتن نیست که عناصر ضد شورائی یک چنین فرصت مناسبی را برای رسیدن به مقاصد خود و ایجاد دردسر برای رژیم شورائی از دست نمیدهند. از اینجاست که خطر تبلیغ ضد شورائی در مناطق روستائی افزایش خواهد یافت و شکل قطعی و خاصی بخود خواهد گرفت. انتخابات در کوبان، در سبیری و در اکراین دلیل کافی بر این امر است. بی‌شک، ضعف سازمانهای روستائی ما در بعضی از مناطق این خطر را افزایش میدهد. و بالطبع شکی هم نیست که مداخله‌گریهای شریانه قدرت‌های امپریالیستی نیز باین خطر میافزاید.

چه چیزی این خطر را بوجود میآورد و منشاءهای آن چیستند؟  
برای چنین خطری حداقل دو منشاء وجود دارد.  
اولاً، عناصر شورائی احساس میکنند که اخیراً "در مناطق روستائی تغییراتی بنفع

کولاک‌ها صورت گرفته است، و اینکه در تعدادی از مناطق دهقانان میانه حال بسمت کولاک‌ها گرایش پیدا کرده‌اند. اینرا میشد قبل از انتخابات نیز حدس زد؛ بعد از انتخابات این حدس بصورت یقین در آمده است. این مطلب اولین و اساسی‌ترین مبنای خطری است که میتواند تبلیغ شورائی در مناطق روستائی را تبدیل به یک شکل ایدئولوژیکی خاص نماید.

ثانیا، در تعداد زیادی از مناطق گذشت‌های ما نسبت به دهقانان بعنوان یک علامت ضعف تلقی شده است. قبل از انتخابات ممکن بود نسبت باین مسئله شکی وجود داشته باشد، اما بعد از انتخابات، دیگر هیچگونه شکی وجود ندارد. از اینجاست که فریاد عناصر گارد سفید در مناطق روستائی بلند میشود که: "سخت‌تر بقتارید"! این امر، اگر چه با اهمیت کمتر، اما دومین مینا را برای افزایش خطر تبلیغ ضد شورائی در مناطق روستائی تشکیل میدهد.

اولا، کمونیست‌ها باید درک کنند که، دوره حاضر در مناطق روستائی عبارتست از دوره مبارزه برای جلب دهقانان میانه حال، که جلب دهقانان میانه حال بسمت پرولتاریا وظیفه بزرگ حزب در مناطق روستائی است، که بدون انجام این وظیفه خطر تبدیل تبلیغ ضد شورائی به یک شکل ایدئولوژیکی معین، افزایش خواهد یافت، و سیاست جدید حزب ممکن است فقط بنفع عناصر گارد سفید باشد.

ثانیا "کمونیست‌ها باید درک کنند، که دهقانان میانه حال را فقط بر پایه سیاست جدید حزب در زمینه شوراها، کئوپراسیون، امور اعتباری، مالیات کشاورزی، بودجه - های محلی، و مانند آن، میتوان جلب نمود؛ که اعمال فشار اداری فقط میتواند بکار زیان رسانند. و آنرا خراب نماید؛ دهقانان میانه‌حال در مورد صحت سیاست ما بر اساس اقدامات اقتصادی و مشخصه سیاسی قانع گردند؛ و دهقانان میانه حال را تنها از روی نمونه‌ها، و با دلایل عملی میتوان "جلب" نمود.

علاوه بر همه اینها، کمونیست‌ها باید درک کنند که سیاست جدید نه برای تحریک کردن عناصر ضد شورائی، بلکه برای احیاء شوراها و جلب توده‌های وسیع دهقانان اتخاذ شده است؛ که سیاست جدید مبارزه معینی را بر علیه عناصر ضد شورائی رد نمیکند، بلکه آنرا لازم میدانند؛ که اگر عناصر ضد شورائی گذشت‌های انجام شده نسبت به دهقانان را بعنوان علامت ضعف ما تلقی نموده و از آنها بنفع ضد انقلاب استفاده نمایند و بگویند: "سخت‌تر بقتارید"، در اینظنصورت ما باید بدون تعلل،

شان دهیم که قدرت شورائی قوی است ، و آنها را بیاد زندانهای ساوریم که مدتهاست در انتظار پذیرائی از ایشان می باشد .

من فکر می کنم این خطر که تبلیغ ضد شورائی در مناطق روستائی یک شکل ایدئولوژیکی خاصی را ایجاد نموده و افزایش پیدا خواهد کرد ، اگر جناحه ما این وظایف خود را درک نموده ( آنها را انجام دهیم ؛ مطمئنا " بطور کامل از سان خواهد رفت . این است پاسخ به سؤال هفتم .

حال اجازه دهید به سؤال هشتم بپردازیم .

### VIII

با توجه به نفوذ فزاینده افراد غیر حزبی ، آیا این خطر وجود ندارد که گروههای غیر حزبی در شوراها شکل بگیرند ؟

از ایجاد خطر در چنین حالتی فقط با احتیاط میتوان صحبت نمود . رشد نفوذ افراد غیر حزبی کم و بیش متشکل در جاهائی که نفوذ کمونیستها هنوز افزایش نیافته است ، هیچ خطری ایجاد نخواهد کرد . بعنوان مثال ، همین حالت در مورد اتحادیه های کارگری در شهرها و سازمانهای کم و بیش شورائی در مناطق روستائی نیز وجود دارد . خطر در لحظه ای ایجاد میشود که سازمانهای غیر حزبی فکر انتقال جای حزب را در سر پیروانند .

منشاء این خطر چیست ؟

یکی از مشخصات ویژه طبقه کارگر ما اینست که هیچ گونه علائم یا علائم بسیار کمی از این خطر را میتوان در آن مشاهده نمود . این امر را چگونه میتوان توضیح داد ؟ با این حقیقت که حول حزب ما درون طبقه کارگر گروه بزرگی از کارگران غیر حزبی فعال قرار دارند که حزب را با یک جو حاصل از اعتماد احاطه نموده و آنها را به توده های وسیع طبقه کارگر مرتبط می سازند .

واضح است که چنین خطری بخصوص در میان دهقانان حاد میباشد . چرا ؟ برای اینکه حزب در میان دهقانان ضعیف است ، حزب هنوز یک گروه بزرگ از دهقانان غیر حزبی فعال را در اختیار ندارد که بتواند آنها را به ده ها میلیون دهقان پیوند دهد . و هنوز شاید در هیچ جا این چنین نیازی که بوجود گروه های فعال غیر حزبی در میان

دهقان وجود دارد، مشاهده نشده باشد.

از بحث فوق فقط یک نتیجه میتوان گرفت: برای برطرف کردن خطر جدا شدن و بیگانه شدن توده‌های دهقانی غیر حزبی نسبت به حزب، ما باید حول حزب گروه‌های بزرگ دهقانان فعال غیر حزبی را گردآوری نمائیم.

اما یک چنین کاری را یکباره، یا طی یکی دو ماه نمیتوان انجام داد. این گروه‌ها را تنها در طی زمان، با کار زیاد، با احیای شوراها، و با ایجاد یک زندگی اشتراکی کثوبراتیو، میتوان از میان توده دهقانان انتخاب نمود. برای این منظور کمونیست‌ها باید طرز برخورد خود را نسبت به افراد غیر حزبی عوض کنند. برای این منظور کمونیست‌ها باید با اشخاص غیر حزبی رفتاری مشابه و یکسان با دیگران داشته باشند. برای این منظور کمونیست‌ها باید بیاموزند که چگونه با افراد غیر حزبی با اعتماد برخورد نموده و با آنان مانند یک برادر رفتار کنند. وقتی که با افراد غیر حزبی با عدم اعتماد برخورد میشود، از آنها نمیتوان انتظار داشت بیا اطمینان کنند. لنین میگفت که روابط بین افراد حزبی و غیر حزبی باید بر اساس "اعتماد متقابل" باشد. این سخنان لنین را نباید فراموش نمود. ایجاد یک جو اعتماد متقابل بین افراد حزبی و غیر حزبی اینست آنچه که قبل از همه برای آماده ساختن شرایط جهت بسیج گروه‌های دهقانان غیر حزبی حول حزب مورد نیاز می‌باشد.

اما چگونه میتوان این اعتماد متقابل را ایجاد نمود؟ البته اینکار نه یکباره ممکن است و نه با صدور فرمان. همانطور که لنین گفت این جو را فقط با "کنترل متقابل" افراد حزبی و غیر حزبی، با کنترل متقابل آنها از یکدیگر در زمینه کار عملی روزانه، میتوان ایجاد نمود. در خلال اولین پاکسازی حزب، اعضای حزبی از طریق توده اعضا غیر حزبی کنترل گردیدند، و این منفعت حزب بود، زیرا که در اطراف آن یک جو اعتماد استثنائی ایجاد نمود. در همان زمان، لنین در این رابطه گفت که درس‌های آموخته شده از اولین پاکسازی حزبی از نظر سنجش متقابل افراد حزبی و غیر حزبی باید به کلیه شاخه‌های فعالیتی ما گسترش یابد. من فکر میکنم که اکنون بهترین موقعی است که ما این راهنمایی لنین را بیاد آورده و سعی کنیم آنرا بمرحله اجرا در آوریم.

لذا، انتقاد متقابل و کنترل متقابل افراد حزبی و غیر حزبی در زمینه کار عملی روزانه بعنوان وسایل ایجاد یک جو اعتماد متقابل بین آنها - اینست مسیری که حزب

اگر میخواهد خطر بیگانه شدن ملیون‌ها افراد غیرحزبی را نسبت به خود از بین ببرد، اگر میخواهد گروه‌های فعال دهقانان غیرحزبی را در مناطق روستائی حول سازمان‌هایش بسیج نماید، باید در امتداد آن پیش برود.  
این است پایخ به سؤال هشتم.  
اکنون اجازه بدهید برویم بر سر سؤال نهم.

## IX

آیا ما واقعا "قادر خواهیم بود تا بدون کمک خارجی سرمایه ثابت مورد نیاز برای صنایع بزرگ را بمیزان قابل ملاحظه‌ای افزایش دهیم؟

این سؤال را بدو طریق میتوان تفسیر کرد.

یا پرسشگر کمک‌های بلافاصله به شکل اعتباری را که از طرف دولت‌های سرمایه‌داری موجود به دولت شوراهای ارائه میشود به عنوان شرط اساسی برای تکامل صنعت شوروی در ذهن خود داشته است، که در اینصورت باید بسته به طرز مطرح شدن سؤال بدان پاسخ گفت.

یا اینکه پرسشگر آن کمک‌هایی را بعنوان شرط اساسی برای ساختمان یک اقتصاد سوسیالیستی در نظر دارد که از طرف پرولتاریای غرب در آینده، یعنی پس از کسب پیروزی به دولت شوروی خواهد شد - که در اینصورت به این سؤال پاسخ دیگری باید داد.

برای اینکه هیچکس آزرده نشود، من سعی خواهم کرد تا به این سؤال بر اساس هر دو نوع تفسیر ممکنه پاسخ گویم.

اجازه بدهید از تفسیر اول شروع کنیم.

آیا امکان دارد صنایع بزرگ شوروی را در شرایطی که توسط دولت‌های سرمایه‌داری احاطه شده است بدون کمک‌های اعتباری از خارج، گسترش داد؟

بله چنین امکانی وجود دارد. البته این امر با اشکالات بزرگی همراه خواهد بود، و ما مجبور هستیم آزمون‌های خیلی سختی را بگذرانیم. معه‌ذا ما میتوانیم کشور خود را بدون کمک اعتباری از خارج، و علیرغم همه اشکالات آن صنعتی کنیم.

تاریخ تاکنون سه راه را برای شکل‌گیری و رشد دولت‌های صنعتی قوی نشان داده

است .

اولین راه عبارتست از بدست آوردن و غارت مستعمرات . بعنوان مثال ، این راهی بود که بریتانیا از طریق آن رشد نمود . این کشور پس از بدست آوردن مستعمرات در تمام قسمت‌های جهان ، برای مدت دو قرن " سرمایه‌زاد " \* را از کشورهای مستعمره بیرون کشیده و بمنظور تقویت صنایع خود مورد استفاده قرار داد و نهایتاً " بصورت " کارگاه جهانی " درآمد . شما میدانید که این راه رشد برای ما غیر قابل قبول است ، چرا که مستعمره‌گیری و غارت آن با طبیعت سیستم شوروی ناسازگار میباشد .

دومین راه عبارتست از شکست نظامی یک کشور توسط یک کشور دیگر و اخذ غرامت از کشور شکست خورده . بعنوان مثال ، این راهی بود که آلمان از آن استفاده نمود . پس از شکست فرانسه در جنگ فرانسه - پروس ، آلمان مبلغی معادل ۵۰۰۰۰ میلیون از فرانسه غرامت اخذ نموده و این پول را در مجاری صنعتی خود مورد استفاده قرار داد . شما میدانید که این راه رشد نیز با طبیعت سیستم شوروی سازگار نیست ، زیرا که در اساس این راه با راه اول هیچ تفاوتی ندارد .

سومین راه برای کشورهای عقب مانده از نظر سرمایه‌داری عبارتست از واگذاری امتیازات و اخذ وام از کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری بر اساس برده نمودن خود . بعنوان نمونه ، این حالتی است که در مورد روسیه تزاری رخ داده است . روسیه تزاری امتیازاتی به قدرت‌های غربی واگذار نموده و از آنها وام دریافت نمود و بدینوسیله یوغ یک کشور نیمه مستعمره بودن را بگردن خویش انداخت . معذالک یک چنین حالتی این امکان را که این کشور در مسیر رشد صنعتی مستقل قرار گیرد از او نگرفت ، که البته این امر بدون کمک جنگ‌های کم و بیش (موفقیت آمیز " و بدون غارت کشورهای همسایه امکان پذیر نبود . احتیاج به استدلال نیست که این مسیر نیز برای سرزمین شوراها قابل قبول نیست . ما در طی سه سال جنگ بر علیه امپریالیست‌های همه کشورها ، خون خود را برای این بزمین نریختیم که تا بلافاصله پس از خاتمه پیروزمندانه جنگ داخلی ، بطور داوطلبانه به دامن امپریالیسم بیافتیم .

این غلط خواهد بود اگر تصور شود که در زندگی واقعی یکی از این مسیرهای تکاملی الزاماً در شکل خالص خود پیموده شده و مطلقاً از سایر مسیرها جدا می‌باشد . در واقع ،

---

\* Xtra Capital



در تاریخ هر کشوری این مسیرها غالباً "بایکدیگر همراه بوده و هرکدام بعنوان مکمل دیگری عمل مینمود ، و در مجموع یک طرح بهم بافته‌ای از این سه مسیر را ارائه میکرده است . بعنوان نمونه‌ای از یک‌چنین مسیرهای بهم بافته ، میتوان تاریخ رشد و تکامل ایالات متحده آمریکا را نام بود . این امر با توجه باین حقیقت قابل توضیح است که با وجود همه اختلافهایی که بین این روشهای گوناگون رشد وجود دارد ، این روشها جنبه‌های مشترک معینی نیز دارند که آنها را بهم نزدیک ساخته و در هم بافته‌شدنشان را ممکن میسازد : اولاً ، همه این روشها منجر بایجاد دولت صنعتی سرمایه‌داری میگردد ؛ ثانیاً ، همه آنها بطریقی باعث برقراری جریان " سرمایه‌مازاد" از خارج (بداخل کشور متروپل ؛ م) میگردد ، که این بعنوان یک شرط اساسی برای تشکیل چنین دولت‌هایی لازم می‌باشد . معذالک ، این امر بیشتر خطا خواهد بود اگر بخواهیم که این روشها را باهم اشتباه کنیم ، آنها را باهم مخلوط نمائیم ، و بالاخره نفهیم که این سه روش تکاملی سه نوع مختلف از تشکیل دولت‌های سرمایه‌داری صنعتی را بوجود میآورد ، و اینکه هریک از این روشها تاثیر خاص خود را بر سیمای این دولت‌ها باقی میگذارد .

پس ، اگر راههای قدیمی صنعتی شدن برای دولت شوروی غیرقابل قبول است ، و اگر یک جریان جدید سرمایه بر مبنائی غیر از برده‌شدن هنوز مورد سوال است ، این دولت چه باید بکند ؟

این دولت میتواند راه جدیدی را بییابد ، راهی که هنوز بطور کامل توسط سایر کشورها کشف نشده ، راه رشد صنایع بزرگ بدون اعتبارات از خارج ، راه صنعتی کردن کشور بدون الزاماً " یک جریان سرمایه خارجی ، راهی که لنین در مقاله‌اش تحت عنوان "کمتر ولی بهتر" نشان داده است :

لنین میگوید " ما باید دولتی بنا کنیم که در آن کارگران رهبری خود را بر دهقانان حفظ کنند ، اعتماد دهقانان را جلب نمایند ، و ، با رعایت حداکثر صرفه‌جویی هرگونه زیاده‌روی را از روابط اجتماعی آنان حذف نمایند .

" ما باید دستگاه دولتی خود را به حد اعلائی درجه رشد اقتصادی برسانیم . . . . . اگر دیدیم که طبقه کارگر رهبری خود را بر دهقانان حفظ میکند ، در اینصورت قادر خواهیم بود ، با رعایت بیشترین صرفه‌جویی ممکن در زندگی اقتصادی دولت‌مان ، هر کیسک صرفه‌جویی شده را برای رشد صنعت ماشینی سنگین ، و برای توسعه برق‌رسانی بکار گیریم " . . . . . لنین بعداً " میگوید ، " فقط با انجام اینکار است که ما قادر خواهیم بود

تا اسب‌ها را تغییر دهیم، تغییری از اسب دهقانی، موژیگی، فقر، تغییری از آن اسب اقتصادی که متناسب با یک کشور دهقانی مخروطی بوده به‌اسبی که پرولتاریا در جستجوی آنست، و این همان اسب صنایع ماشینی سنگین، برق‌رسانی، *valkhovstroï*، و غیره، می‌باشد" (به مجموعه آثار جلد بیست و هفتم، صفحه ۴۱۷ مراجعه شود).

این مسیری است که کشور ما تاکنون پیموده و باید از این ببعد نیز، برای تکامل صنایع بزرگ خود و برای اینکه خود را بصورت یک دولت پرولتری، صنعتی و قدرتمند رشد دهد، در امتداد آن راه بپیماید.

همانطور که تاکنون گفته‌ام، این مسیر توسط دولت‌های بورژوازی کشف نشده است، اما این حداقل بمعنی آن نیست که دولت پرولتری نمیتواند آنرا بپیماید. آنچه که در این حالت برای دولت بورژوازی غیر ممکن و یا تقریباً "غیر ممکن" است، برای دولت پرولتری کاملاً "امکان‌پذیر" می‌باشد. حقیقت مطلب اینست که از این نظر، دولت پرولتری دارای امتیازاتی است که دولت بورژوازی فاقد آن می‌باشد و شاید نمیتواند دارای آن باشد.

زمین ملی شده، صنایع ملی شده، حمل و نقل و امور اعتباری ملی شده، انحصار خارجی و تنظیم دولتی تجارت داخلی - اینها همه صنایع جدید "سرمایه‌مازاد" می‌باشند، که میتوان از آن برای رشد صنعت کشورمان استفاده نمود، و تاکنون هیچ دولت بورژوازی این امکان را نداشته است. شما میدانید که دولت پرولتری تاکنون از این منابع و منابع مشابه جهت گسترش صنعت‌مان استفاده کرده است. شما میدانید که در طول این مسیر ما تاکنون به موفقیت‌هایی دست یافته‌ایم که دارای اهمیت کمی نیستند. باین دلیل است که علیرغم همه اشکالات و مسائلی که وجود دارد، پیمودن آن مسیر تکاملی که برای حکومت‌های بورژوازی غیر ممکن است، برای حکومت پرولتری کاملاً "ممکن" می‌باشد.

بعلاوه، باید توجه نمود که عدم وجود یک جریان سرمایه از خارج بر مبنای غیر از مبنای برده‌سازی، در زمان حاضر، نمیتواند ابدی و مطلق باشد. شما میدانید که هم اکنون مقداری جریان سرمایه از خارج بداخل کشورمان شروع شده است. شکی وجود ندارد که این جریان متناسب با رشد اقتصاد ملی ما افزایش یافته و تحکیم پیدا خواهد نمود.

اینست مطالبی که در مورد اولین تفسیر مربوط به سؤال میتوان عنوان نمود.

اکنون اجازه دهید به تعبیر دوم از سؤال بپردازیم .  
آیا امکان دارد که در کشور ما قبل از پیروز شدن سوسیالیسم در کشورهای مهم اروپائی ، بدون کمک پورلتاریای پیروزمند اروپا در زمینه ماشین‌آلات و وسایل ، یک اقتصاد سوسیالیستی بنا گردد؟

قبل از پرداختن باین سؤال ، که من بطور غیر مستقیم در شروع سخنرانی‌ام بآن پاسخ گفته‌ام ، مایلم که یک تصور نادرست و بسیار رایجی را که در رابطه با این مسئله وجود دارد ، از بین ببرم . این تصور نادرست آنست که بعضی از رفقا تمایل باین دارند که مسئله "تجهیز مجدد و توسعه سرمایه ثابت صنایع بزرگ" را با مسئله ساختمان یک اقتصاد سوسیالیستی در کشورمان یکی بگیرند . آیا ما با چنین یکسان‌نگری میتوانیم موافق باشیم ؟ نه ، ما نمیتوانیم . چرا؟ برای اینکه دورنمای اولین مسئله باریکتر و محدودتر از مسئله دوم است . برای اینکه مسئله اول در مورد توسعه سرمایه ثابت صنایع فقط بخشی از اقتصاد ملی ، صنایع را در بر میگیرد ، در حالیکه مسئله مربوط به ساختمان یک اقتصاد سوسیالیستی گسل اقتصاد ملی ، یعنی ، هم صنعت و هم کشاورزی هر دو را در بر میگیرد . برای اینکه مسئله ساختمان سوسیالیسم مسئله سازماندهی اقتصاد ملی بصورت یک کل ، مسئله ترکیب صحیح صنعت و کشاورزی است . در حالیکه ، اگر بطور دقیقتر بگوئیم ، مسئله توسعه سرمایه ثابت صنایع ، بهیچ وجه باین امر نمیپردازد . ما میتوانیم در نظر خود مجسم کنیم که سرمایه ثابت صنایع تجهیز شده و توسعه یافته است ، اما این بهیچ وجه بمعنی آن نیست که مسئله ساختمان یک اقتصاد سوسیالیستی نیز حل شده است . جامعه سوسیالیستی عبارت است از ارتباط و همبستگی تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگانی که در صنعت و کشاورزی کار میکنند . اگر در یک چنین ارتباط و همبستگی ، صنعت به کشاورزی ، که مواد خام و غذا را تهیه نموده و محصولات صنعتی را جذب مینماید ، پیوند نیابد ، اگر صنعت و کشاورزی یک مجموعه اقتصادی - ملی واحد را تشکیل ندهند ، هرگز سوسیالیسم بوجود نخواهد آمد .

باین دلیل است که مسئله روابط بین صنعت و کشاورزی ، مسئله روابط بین پورلتاریا و دهقانان ، مسئله‌ای اساسی در امر ساختمان یک اقتصاد سوسیالیستی می‌باشد .  
باین دلیل است که مسئله تجهیز و توسعه سرمایه صنایع بزرگ را نمی‌توان با مسئله ساختمان یک اقتصاد سوسیالیستی یکی گرفت .

و بنابراین ، آیا ممکن است پیش از پیروزی سوسیالیسم در سایر کشورها ، بدون کمک

منقیم پرولتاریای پرورمند غرب از نظر ماشین‌آلات و وسایل، یک اقتصاد سوسیالیستی در کشورمان بنا کنیم؟

بله چنین چیزی ممکن است؟ نه تنها ممکن است، بلکه ضروری و غیر قابل اجتناب نیز می‌باشد. برای اینکه ما هم اکنون با توسعه صنایع ملی شده و با مرتبط ساختن آن با کشاورزی، با ایجاد کنوپراتیوها در مناطق روستایی و کشیدن اقتصاد دهقانی بداخل سیستم کلی توسعه شوروی، با احیای شوراهای و ادغام دستگاه دولتی با توده‌های وسیع مردم، با ساختمان یک فرهنگ جدید و ایجاد یک زندگی جدید، مشغول ساختمان سوسیالیسم می‌باشیم. بدون شک، در این مسیر ما با اشکالات بسیاری مواجه هستیم، و مجبور هستیم آزمایش‌های بسیاری را از سر بگذرانیم. بدون شک، اگر پیروزی سوسیالیسم در غرب به کمک ما می‌آید، این امور بر ما خیلی آسانتر می‌گذشت. اما، اصلاً، پیروزی سوسیالیسم در غرب به آن سرعتی که ما مایل هستیم "بوقوع نمی‌پیوندد"؛ و ثانیاً، میتوان بر این مشکلات فائق آمد، و همانطور که شما میدانید ما تاکنون نیز بر آنها فائق آمده‌ایم.

من در شروع سخنرانی‌ام درباره همه این مسائل صحبت کردم. من حتی درباره این چیزها، قبلاً در گزارشم به مسکو آکتیو صحبت کرده‌ام. و حتماً پیش از آن نیز در مقدمه‌ام بر کتاب در راه اکتبر در اینبار صحبت نموده‌ام. در آنجا من گفته‌ام که رد امکان ساختمان سوسیالیسم در کشورمان انحلال طلبی است، چیزی است که منجر به نابودی حزب خواهد شد. چیزی که در گذشته چندین بار تکرار شده و دیگر در اینجا ارزش تکرار مجدد را ندارد. بنابراین، من شما را به کارهای لنینی ارجاع میدهم، در آنجا شما مطالب و پیشنهادات کافی درباره این موضوع پیدا خواهید نمود.

مذالک، من مایلم چند کلمه درباره تاریخچه این مسئله، و درباره اهمیتی که در حال حاضر برای حزب ما دارد، صحبت کنم.

اگر ما بحثی را که در سالهای ۱۹۰۵-۶ بوقوع پیوست به حساب نیاوریم، میتوانیم بگوئیم که مسئله امکان ساختمان سوسیالیسم در یک کشور اولین بار توسط حزب در خلال جنگ امریالیستی، در سال ۱۹۱۵ مطرح گردید. همانطور که همه میدانند، لنین در آن زمان برای اولین بار نظر خود را درباره "امکان پیروزی سوسیالیسم" قبل از همه "در یک کشور سرمایه‌داری بطور جداگانه" فرموله نمود (به مجموعه آثار جلد ۲۸ صفحه ۲۳۲ مراجعه شود). آندوره، دوره تبدیل انقلاب بورژوا - دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی

بود. و باز همانطور که همه میدانیم، ترتسکی در آن زمان، این نظریه‌لنین را رد نموده، اعلام داشت که "بطور مثال، فکر اینکه یک روسیه انقلابی بتواند خود را در مقابل اروپای محافظه‌کار حفظ نماید، بی‌فایده خواهد بود" (به جلد ۳، آثار ترتسکی، بخش ۱ صفحه ۹۵ مراجعه شود).

در ۱۹۲۱، پس از انقلاب اکتبر و جنگ داخلی، هنگامیکه مسئله سازندگی پیش آمد، مسئله ساختمان سوسیالیسم دوباره در مقابل حزب قرار گرفت. ایندوره، دوره‌ای بود که بعضی از رفقا چرخش سمت "سیاست اقتصادی جدید" (نپ) را بمفهوم کنار گذاشتن اهداف سوسیالیستی، بمعنی ترک ساختمان سوسیالیسم تلقی نمودند. همانطور که همه میدانیم، لنین در جزوه‌اش مرسوم به مالیات جنسی\* (۴) چرخش سمت "سیاست اقتصادی جدید" را بعنوان یک شرط ضروری برای مرتبط ساختن صنعت با اقتصاد دهقانی، و بعنوان شرطی برای ساختمان شالوده یک اقتصاد سوسیالیستی، بعنوان راه موفقیت‌آمیز ساختمان سوسیالیسم، تعریف نموده است. این در آوریل ۱۹۲۱ بود. ترتسکی، در ژانویه ۱۹۲۲، "در پاسخی باین نظر در مقدمه کتابش موسوم به سال ۱۹۰۵ یک نظریه کاملاً" مخالفی را درباره مسئله ساختمان سوسیالیسم در کشورمان پیش کشیده، اظهار میدارد که "تضادهای موجود در وضعیت یک دولت کارگری در یک کشور عقب مانده و با یک جمعیت دهقانی بسیار زیاد، و فقط در عصر انقلاب پرولتاریای جهانی در یک مقیاس بین‌المللی قابل حل است".

یکسال بعد (در ۱۹۲۲) مجدداً "ما شاهد دو اظهار نظر مخالف با یکدیگر هستیم: یکی اینکه لنین در پلنوم شورای مسکو، میگوید "روسیه نپ روسیه سوسیالیست خواهد شد"، و دیگری اینکه ترتسکی در پسگفتاری بر "برنامه صلح خودش، میگوید "پیشرفت حقیقی یک اقتصاد سوسیالیستی در روسیه فقط پس از پیروزی پرولتاریا در کشورهای عمده اروپائی میسر خواهد شد."

بالاخره، پس از یکسال دیگر، لنین کمی پیش از مرگش مجدداً "در مقاله‌اش تحت عنوان "درباره کتوبراسیون" باین مسئله اشاره نموده (می ۱۹۲۳)، اظهار میدارد که در اتحاد شوروی، ما "همه آن چیزهایی را که برای ساختمان یک جامعه سوسیالیستی کامل ضروری است" در اختیار داریم.

این بود مختصری از تاریخچه مربوط باین مسئله.

این مراجعه به تاریخ بتهنهای کافیت تا نشان دهد که مسئله ساختمان سوسیالیسم در کشور ما یکی از مسائل اصلی کار عملی حزب ما می باشد. احتیاج به استدلال نیست که اگر لنین باین مسئله بعنوان یک مسئله اصلی در کار عملی ما نمی نگریست، این چنین مکرراً "بآن اشاره نمی کرد."

توسعه بعدی اقتصاد ما، شناسائی مبارزه بین عناصر سوسیالیستی و سرمایه داری در آن، و بویژه تثبیت موقت سرمایه داری، فقط باعث این شد که مسئله امکان ساختمان سوسیالیسم در کشورمان حادث تر شده و اهمیتی افزون تر گردد.

چرا این مسئله از نقطه نظر کار عملی حزب اینقدر مهم است؟

برای اینکه این مسئله خود بر روی مسئله جنبه ها و چشم اندازهای کار سازندگی ما، بر روی مسئله اهداف و مقاصد این کار، تاثیر میگذارد. شما تا ندانید که برای چه دارید میسازید، نمیتوانید بطور موثر بسازید. اگر شما ندانید که در چه جهتی باید بروید، نمیتوانید یک قدم جلو بردارید. مسئله چشم اندازها، برای حزب یک مسئله اصلی، که دارای یک هدف معین و روشن میباشد. آیا ما سوسیالیسم را بر مبنای پیشینی بروزی در ساختمان سوسیالیسم بنا میکنیم؟ یا آنرا بطور اتفاقی و کورکورانه میسازیم برای اینکه "در صورت پیشینی یک انقلاب سوسیالیستی در سرتاسر جهان" عرصه را برای دمکراسی بورژوازی آماده سازیم؟ این امر امروز یک مسئله اساسی است. ما نمیتوانیم بطور موثر کار کنیم و بسازیم مگر اینکه پاسخ روشنی به این سؤال داده شود. صدها و هزاران کارگر حزبی، اعضاء اتحادیه های کارگری، اعضاء کتوپراسیون ها، کارگران امور فرهنگی و تجاری، افراد نظامی و اعضاء اتحادیه جوانان کمونیست رو بسمت ما نموده و از ما سؤال میکنند، از حزبمان سؤال میکنند: هدف کار ما چیست؟ ما برای چه میسازیم؟ وای بحال آن رهبرانی که قادر نیستند یا نمی خواهند، باین سؤال یک پاسخ روشن و قطعی بدهند، و وای بحال کسانی که شروع کنند بدو پهلو حرف زدن، به فرستادن مردم بدنبال نخود سیاه و چشم اندازهای سوسیالیستی کار سازندگی ما را در تردیدگرائی\* روشنفرانه غرق سازند.

اهمیت بزرگ لنینیسم، در اینست که کار سازندگی را بطور اتفاقی و کورکورانه در

\* Scepticism

نظر نمیگیرد، که سازندگی را بدون چشم اندازهای آن نمیتواند تصور نماید، که یک پاسخ قطعی و روشن به مسئله چشم اندازهای کار مامی دهد، میگوید که ما همه آن چیزهایی را که برای ساختمان یک اقتصاد سوسیالیستی در کشورمان مورد نیاز است در اختیار داریم، که ما میتوانیم و باید یک جامعه سوسیالیستی کامل بنا کنیم.

اینهاست مطالبی که در رابطه با مسئله امکان ساختمان یک اقتصاد سوسیالیستی بیان نمود.

اینکه آیا ما در ساختمان یک اقتصاد سوسیالیستی موفق خواهیم شد یا نه، مسئله دیگری است. این امر تنها به ما بستگی ندارد. این امر بستگی دارد به قوت یا ضعف دوستان و دشمنان ما در خارج از کشورمان. اگر ما اجازه انجام کار داده شود، اگر در تعدید دوره "مهلت داده شده" موفق شویم، اگر مداخله جدی در کارمان نشود، اگر این مداخله پیروز نشود، اگر جنبش انقلابی بین المللی از یکسو، و جنبش انقلابی کشورمان از سوی دیگر بقدر کافی قوی و توانا باشند که هرگونه کوشش جدی مداخله گرانه را غیر ممکن سازند، در این صورت ما اقتصاد سوسیالیستی را خواهیم ساخت. و برعکس، اگر ما در نتیجه یک مداخله موفقیت آمیز در هم خرد شویم، موفق به بنای اقتصاد سوسیالیستی نخواهیم شد.

این است پاسخ به سؤال نهم.

اکنون اجازه دهید سؤال آخر بپردازیم.

X

بزرگترین مشکلاتی را که در آینده نزدیک بر اثر تثبیت سرمایه داری و تاخیر در انقلاب جهانی، بخصوص مشکلاتی را که در زمینه روابط بین حزب و طبقه کارگر، و بین طبقه کارگر و دهقانان، در امور حزبی و شورائی ما پیش خواهد آمد، مشخص نمائید. ما چنانچه بخواهیم فقط مشکلات اصلی را مطرح سازم، پنج تایی از آنها را میتوانم برشمارم. نقشی که تثبیت سرمایه داری در این مورد بعهده داشته اینست که این مشکلات را تا حدودی افزایش داده است.

اولین مشکل. این مورد مشتمل است بر مشکلاتی که بر اثر خطر مداخله مسلحانه خارجی پیش خواهد آمد. این بدان معنی نیست که ما باخطر مداخله فوری روبرو هستیم.

و اینکه امپریالیست‌ها هم اکنون آماده شده‌اند و کاملاً "در وضعی قرار دارند که بلافاصله در کشور ما مداخله نمایند. امپریالیسم برای اینکه قادر بانجام چنین کاری باشد، باید حداقل دارای آن قدرتی باشد که مثلاً"، پیش از جنگ، داشت که البته همانطور که میدانیم چنین حالتی وجود ندارد. جنگ اخیر در مراکش (۵) و مداخله در چین (۶)، آن تمرین‌های مداخلات و جنگهای آینده، بوضوح نشان میدهند که ستون فقرات امپریالیسم ضعیف شده است. بنابراین، مسئله مداخله فوری در میان نیست؛ نکته اینست که مادام که محاصره امپریالیست‌ها وجود دارد، همیشه خطر مداخله بطور کلی وجود خواهد داشت، و مادام که خطر مداخله وجود داشته باشد، ما مجبور خواهیم بود تا بمنظور دفاع، ارتش و نیروی دریایی را که برای ما سالانه صدها میلیون روبل خرج بر میدارد، حفظ نمائیم. هزینه سالانه صدها میلیون روبل برای ارتش و نیروی دریایی بجه معنی است؟ این بمعنی کاهش متقابل هزینه‌های مربوط به توسعه فرهنگی و اقتصادی می‌باشد. احتیاج به گفتن نیست که، اگر چنانچه خطر مداخله وجود نداشت، ما میتوانستیم این مبالغ را، یا حداقل بخش اعظم آنرا، برای تقویت صنایع، برای اصلاح کشاورزی، بعنوان مثال برای ایجاد رفرم‌هایی مانند تحصیلات ابتدائی اجباری همگانی، و نظایر آن مصرف نمائیم. اینهاست مشکلاتی که بر اثر وجود خطر مداخله، در زمینه کارسازندگی ایجاد میگردند.

جنبه مشخصه این مشکل، که آنرا از سایر مشکلات متمایز میسازد، اینست که غلبه بر آن تنها به ما بستگی ندارد و اینکه این مشکل را تنها با کوشش‌های مشترک کشور ما و جنبش انقلابی در سایر کشورها میتوان بر طرف نمود.

دومین مشکل، این مورد از مشکلاتی تشکیل میشود که در اثر تضادهای بین پرولتاریا و دهقانان حاصل میگردند. من موقعی که درباره مسئله مبارزه طبقاتی در مناطق روستائی صحبت میکردم، باین تضادها نیز اشاره نمودم. بهیچ وجه احتیاج به تکرار آنچه که پیش از این گفته شده نیست. این تضادها در زمینه سیاست مربوط به قیمت محصولات کشاورزی و فرآورده‌های صنعتی، در زمینه مالیات کشاورزی، مدیریت روستائی، و نظایر آن خود را ظاهر میسازد. در اینجا خطر اینست که پیوند با دهقانان ممکن است گسسته شده (ایده رهبری پرولتاریا بر دهقانان ممکن است بی اعتبار گردد. اینست مشکلی که از این خطر حاصل میگردد.

جنبه مشخصه این مشکل که آنرا از مشکل قبلی متمایز میسازد، اینست که بر این



مشکل میتوانیم با نیروهای داخلی خودمان فائق گردیم. اتخاذ مشی و سیاست جدید در مناطق روستائی - اینست مسیری که برای غلبه بر این مشکل باید پیموده شود. سومین مشکل. این مورد تشکیل میشود از مشکلاتی که از تضادهای ملی در داخل اتحاد جماهیر خودمان، از تضادهای بین "مناطق مرزی" و "مرکزی" ناشی میگرددند. این تضادها در نتیجه عدم تشابه بین و وضعیت رشد اقتصادی و فرهنگی در "مرکز" و در "مناطق خارج از مرکز"، در نتیجه این حقیقت که "مناطق خارج از مرکز" نسبت به "مرکز" عقب میماند، ایجاد میگرددند. درحالیکه تضادهای سیاسی موجود در این زمینه هم اکنون حل شده است، اما تضادهای فرهنگی، و بویژه تضادهای اقتصادی تازه ایجاد شده و در حال شکل گرفتن میباشند؛ نتیجتاً، حل این تضادها هنوز در دستور کار قرار دارد. در اینجا خطر دو برابر است: از یکسو، خطر تکبر ملیت مسلط و استبداد بوروکراتیک در آن بخش از مؤسسات مرکزی مملکت که نمیتوانند، یا نمیخواهند، حساسیت لازم را نسبت به نیازهای جمهوریهای ملی نشان دهند، وجود دارد و از سوی دیگر خطر آن جمهوریها و مناطقی است که با عدم اعتماد ملی و تنگ نظری ملی نسبت به "مرکز" آغشته شده اند. مبارزه با این خطرات، بخصوص خطر اول - اینست راهی که برای غلبه بر مشکلات موجود در زمینه مسئله ملی، باید پیموده شود.

جنبه مشخصه این مشکل آنست که، مانند مشکل دوم، با نیروهای داخلی مملکت میتوان بر آن غلبه نمود.

چهارمین مشکل. این قسمت شامل آن مشکلاتی است که از خطر جدا شدن دستگاه دولتی از حزب، از خطر تضعیف رهبری حزبی دستگاه دولتی، ناشی میگرددند. بهنگام بحث درباره خطرات ناشی از انحطاط و نابودی حزب، من درباره این خطر نیز صحبت کردم. دیگر احتیاج به تکرار آنچه که تاکنون گفته شده نمیباشد. این خطر بر اثر حضور عناصر بورژوا - بوروکرات در دستگاه دولتی، پرورش مییابد. این خطر بارشد دستگاه دولتی و افزایش اهمیت آن، شدت یافته و فزونی میگیرد. وظیفه ما در اینجا عبارتست از کوچک کردن دستگاه دولتی تا حد ممکن، طرد سیستماتیک عناصر فاسد بورژوازی و بوروکراسی از آن، قرار دادن نیروهای حزبی پیشرو در پستهای مهم دستگاه دولتی و بدین طریق اطمینان از اعمال رهبری حزب بر آن.

جنبه مشخصه این مشکل، همانند مشکل سوم، اینست که میتوان بر آن با نیروهای خودی غلبه نمود.

پنجمین مشکل، این مشکل عبارتست از خطر جدائی سازمانهای حزبی و اتحادیه‌های کارگری از توده‌های وسیع طبقه کارگر. و از نیازها و خواسته‌های این توده‌ها. این خطر در نتیجه سلطه عناصر بوروکرات بر تعداد زیادی از بخش‌های حزبی و اتحادیه‌های صنفی، و از جمله واحدهای حزبی و کمیته‌های کارخانجات حاصل شده و رشد می‌یابد. این خطر اخیراً "بر اثر شعار "رو بسمت روستاها" که توجه سازمانهای ما را از شهر به ده، و از پرولتاریا به دهقانان منتقل ساخته، افزایش یافته است. بسیاری از رفقا نتوانستند بفهمند که وقتی رو بسمت روستاها میکنند، نباید پشت به پرولتاریا نمایند، که شعار "رو بسمت روستاها" فقط از طریق توده‌های پرولتاریا و با نیروی پرولتاریا انجام پذیر است، که عدم توجه به خواسته‌های طبقه کارگر فقط میتواند خطر جدائی حزب و سازمانهای اتحادیه کارگری از توده‌های کارگران را در بر داشته باشد.

علائم این خطر چیست؟

اولاً، "فقدان حساسیت و عدم توجه کافی تشکیلات حزبی و اتحادیه‌های کارگری ما به نیازها و خواسته‌های توده‌های وسیع طبقه کارگر؛ ثانیاً، "عدم درک اینکه کارگران اکنون دارای حس‌شان بالاتر و این حس که طبقه حاکمه می‌باشند هستند، و اینکه آنها وضع بوروکراتیک را در مورد حزب و تشکیلات اتحادیه‌های صنفی درک نکرده و آنرا نمی‌پذیرند؛ ثالثاً، "عدم درک اینکه کسی نمیتواند طبق دستورات بی‌توجهانه به کس دیگری اعتماد کند، و اینکه اکنون نباید همه توجهات روی چنین "مسائلی" متمرکز شود، بلکه همه توجهات باید روی جلب اطمینان کل طبقه کارگر نسبت به حزب متمرکز گردد؛ رابعاً، "عدم درک اینکه هیچگونه اقدامی هر چند هم وسیع از نظر تاثیر روی توده‌های کارگران (مانند پرداختن به سیستم **Three-Loom** در صنعت نساجی) نباید بدون ایجاد یک مبارزه\* در میان کارگران، و بدون برقراری کنفرانس‌هایی در زمینه تولید وسیع، انجام پذیرد.

تمام این‌ها در تعدادی از سازمانهای حزبی و اتحادیه‌های کارگری منجر شده است بمجدائی آنان از توده‌های وسیع طبقه کارگر و ایجاد برخوردها در کارخانجات. همانطور که میدانیم، برخوردهایی که اخیراً "در صنایع نساجی رخ داده است، وجود همه این بدی‌ها را در تعدادی از سازمانهای حزبی و اتحادیه‌های صنفی، ثابت مینماید.

Campaign \*



## یادداشتها

۱- **Posledniyen ovossta** (آخرین اخبار) ، روزنامه روزانه کادتها؛ که در آوریل ۱۹۲۵ در پاریس شروع با انتشار نمود؛ و توسط ن - میلیوکوف رهبر کادتها نوشته میشد.

۲- سومین کنگره شوراها در اتحاد جماهیر شوروی در ۱۳ تا ۲۵ ماه می ۱۹۲۵، در مسکو برگزار گردید. کنفرانس مسائل زیر را مورد بحث قرار داد: قبول عضویت جمهوری های سوسیالیستی شوروی ترکمنستان، و ازبکستان در اتحاد جماهیر شوروی؛ گزارش به دولت اتحاد جماهیر شوروی؛ وضع صنعت در اتحاد جماهیر شوروی؛ مسائل مربوط به امور شوراها؛ اقداماتی برای اصلاح و تقویت اقتصاد دهقانی؛ ارتش سرخ و غیره. گزارش مسائل مربوط به امور شوراها توسط ام - ای - کالینین تقدیم گردید. ۳- اشاره ایست به پنجمین پلنوم بزرگ کمیته اجرائی کمینترن که در تاریخ ۲۱ مارس تا ۲۶ آوریل ۱۹۲۵ در مسکو برگزار شد (برای دیدن متن سخنرانی ژ - و - استالین درباره حزب کمونیست چکسلواکی در کمیسیون چکسلواکی پلنوم به همین جلد، صفحه ۶۸-۵۸. مراجعه کنید).

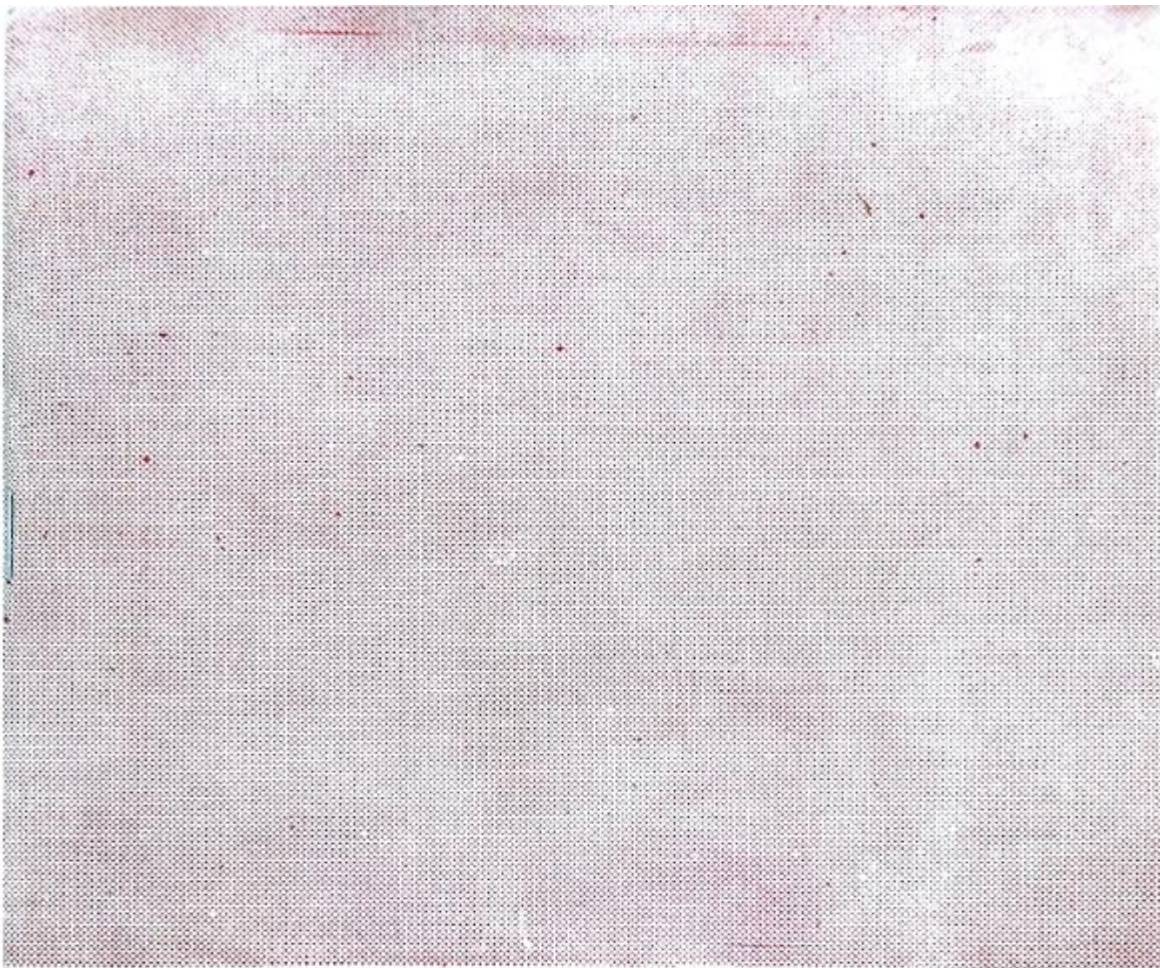
۴- به مجموعه آثار لنین، چهارمین چاپ روسی، جلد ۳۲ صفحات ۳۵۸ تا ۳۴۳ مراجعه شود.

۵- اشاره ایست به جنگ آزادیبخش ملی که توسط ریفاها در مراکش بر علیه امپریالیسم فرانسه، در بهار ۱۹۲۵ آغاز گردید. پس از شکست ارتش اشغالگر اسپانیا در مراکش که در پاییز ۱۹۲۴ صورت گرفت، فرانسه اقدام به تصرف ریفا (Riff)، یعنی منطقه اسپانیایی مراکش نموده و جنگ را آغاز کرد. در بهار و تابستان ۱۹۲۵ ریفاها یک سری شکست های سخت بر فرانسه تحمیل نمودند. ریفاها در سال ۱۹۲۶ یعنی فقط پس از اتحاد نظامی بین فرانسه و اسپانیا، شکست خوردند.

۶- اشاره ایست به مداخله امپریالیست های انگلیسی - آمریکائی و ژاپنی در امور داخلی چین در نیمه دوم سال ۱۹۲۴. در چین جنوبی، نیروهای دریائی بریتانیا به

حمایت از شورش بازرگانان ضد انقلابی کانتون بر علیه دولت انقلابی کانتون  
برهبری سن پاتسن، پرداخت، در شمال، امپریالیست‌های انگلیسی-آمریکائی و  
ژاپنی جنگ بین ژنرال‌های چینی تحت‌الحمایه خود و - پی - فو و چانگ - تسو -  
لین را بمنظور تقسیم چین شعله‌ور ساختند. این مداخله انگیزه‌ای بسیار قوی برای  
مبارزه آزادیبخش ملی در چین بوجود آورد، که منجر به انقلاب ۲۷-۱۹۲۵ گردید.





بها ۳۵ ریال

Scanned by CamScanner

دیجیتال کننده کتاب: نینا پویان